

علی شاهنده؛ سوسیالیستی انسان‌دوست و پایبند به ارزش‌ها

ناصر رحیم‌خانی - ناصر مهاجر



ما سرخوشانِ مستِ دل از دست داده‌ایم
همراز عشق و هم‌منفس جام باده‌ایم
ای گل تو دوش داغ صبوحی کشیده‌ای
ما آن شقایق‌یم که با داغ زاده‌ایم

(۱)

زاده‌ی تهران است؛ به روز ۲۵ اسفند ماه ۱۳۰۰ خورشیدی، فرزند سوم خانواده. پیش از علی دو دختر به دنیا آمده بودند و پس از او نیز دو دختر زاده می‌شوند. پدر خانواده، مسعود، آب و ملکی داشت در آشتیان. مادر، ربابه هم از آب و ملک خانوادگی در همان آشتیان، سهمکی برده بود سپرده به مباشر و کدخدا. پدر بزرگ مادری از کارکنان دستگاه مستوفی‌الممالک بود، پایه‌ریز وزارت مالیه‌ی نوین ایران. در منصب مستوفی‌گری به سال‌های پایانی دهه‌های سلطنت دودمان قاجار «گرایش زیادی به انتقال این شغل از پدر به پسر وجود داشت. اغلب مستوفی‌ها از منطقه‌ی اراک و آشتیان و فراهان به کار گرفته می‌شدند». [۱] پدر بزرگ، تا معاونت دفتر مستوفی پیش‌رفت. در خیابان شاپور تهران زیست و خانه‌ای ساخت به سبک سنتی با سردابه و شبستان، پله‌های آجری بالارفته تا ایوان، اتاق‌های پنج‌دری، نقش‌ها و نماهای آجری، نارنجستانی کوچک با سرپوش شیشه‌ای و پنجره‌های متحرک رنگین. در این خانه علی شاهنده و چهار خواهرش دوران کودکی را می‌گذراند و نیز نوجوانی‌شان را.

سنت کتاب‌داری و کتاب‌خوانی را از پدر می‌آموزد که همچون بسیاری از وابستگان و پیوستگان دیوان‌سالاری ایران آن را پاس داشت و راه و رسم این هنر را از پایه‌های پرورش فرزندان خود پنداشت. کتابخانه‌ی پدری از شعر و ژمان و تاریخ سرشار بود. مسعود خان، دلبسته‌ی شاهنامه‌ی فردوسی بود؛ چندان که پس از تصویب قانون «سجل احوال» در مجلس شورای ملی و الزامی شدن نام‌خانوادگی در ۱۴ خرداد ماه ۱۳۰۴ خورشیدی، شاهنده را نام خانوادگی خود ساخت. در معنای شاهنده، فرهنگ عمید می‌گوید: شاهندن برابر است با پرهیزکاری و شاهنده یعنی نیکوکار، پرهیزکار، مدیر، خوب و مبارک، درستکار. فردوسی نیز در «باز آوردن رستم کاوس را از بند دیو سفید» و ارج بنهادن بر کار رستم دستان، سروده است:

یکی کار نو ساخت اندر جهان که شاهنده شد برکهان و مهان. [۲]

پدر بر «تعلیم و تربیت» فرزندان تاکید داشت. میان دختر و پسر فرق نمی‌گذاشت و همه را روانه‌ی مدرسه ساخت که در آن دوره و زمانه گونه‌ای سنت‌شکنی بود.

علی را در هفت سالگی راهی مدرسه می‌کنند؛ مدرسه‌ی سادات در خیابان عین‌الدوله. از همان آغاز دوره‌ی ابتدایی در مهر ۱۳۰۷ خورشیدی، در شمار دانش‌آموزان درستکار و درس‌خوان قرار می‌گیرد. شب‌ها را به انجام

تکلیف می‌گذراند و گوش‌سپردن به شعرخوانی پدر: حافظ و سعدی، منوچهری دامغانی و فرخی سیستانی و شاهنامه‌ی فردوسی که اوج شور، غرور و خیال‌پردازی حماسی‌ست.

آنچه از دوره‌ی دبستان در ذهنش مانده، ترکیه‌ی آلبالو یا گیلان خیسانده در حوض است برای تنبیه «فضول»ها و «تنبیل»های مدرسه. نیز به زانو نشاندن شاگردِ دیلاق درس‌نخوان کلاس بالاتر و دستور ناظم به شاگرد درس‌خوان کلاس پایین‌تر در نواختن ده پس‌گردنی آبدار به درس‌نخوان نگویند. می‌گوید به یاد نمی‌آورد دستور ناظم مدرسه را اجرا کرده باشد؛ هرچند که تنبیه «رسم رایج» زمانه بود. بخشنامه‌ی سراسری پائیز ۱۳۰۲ سلیمان میرزا اسکندری وزیر «معارف» کابینه‌ی سردارسیپه و رهبر حزب سوسیالیست ایران در «قدغن» کردن تنبیه بدنی دانش‌آموزان هم نتوانسته بود این «رسم رایج» را براندازد.

«تنبیهات بدنی و توهین‌های شخصی یک عمل معقول و معمول و لازم تلقی می‌شد و وقتی سلیمان میرزا... آن را قدغن کرد - و مبتکر این کار برای همیشه شد - بسیاری از پدران و فرهنگی‌ها از جمله آقای میرزا مجدخان (قزوینی) ایراد گرفته، این عمل را باعث تعطیل تعلیم و تربیت نوباوگان مملکت تلقی کردند.» [۳]

علی شاهنده دبستان سادات را که به پایان می‌رساند در دبیرستان ۱۵ بهمن نام می‌نویسد که در خیابان فرهنگ قرار داشت. در دوران دبیرستان است که آرام آرام با سیاست آشنا می‌شود؛ از رهگذر غرولندها و خرده‌گیرهای آشکار و نهان پدر به نظم استبدادی مستقر. مسعود خان در جوانی دلبسته‌ی حزب دموکرات ایران بود و سودای مشروطه و حکومت قانون در سر داشت. عارف قزوینی را هم دوست داشت و چه بسا بدین سبب علی دلبسته‌ی ترانه و آواز می‌گردد؛ نیز فیلم‌های سینمایی و موسیقی.

عمومی او (سرلشکر مجدرضا شاهنده‌ی بعدی) که آن زمان افسر ارتش است در تیپ مستقل کرمانشاه، از دلبستگی علی به موسیقی که آگاه می‌شود، برای او گرامافونی می‌فرستد سبز رنگ؛ با چندین صفحه‌ی موسیقی. علی با فیلم‌های سینمایی فرنگی آشنا می‌شود به سینماهای میدان شاپور راه می‌جوید. از فرورفتن در نقش «آرتیسته» و نجات «دختره» کیف می‌کند و بازی ریچارد تالماچ و روت رولاند را می‌ستاید. رویدادهای سالم سینما و آنچه را که در حاشیه‌ی نمایش فیلم می‌گذرد برای دوستان خود با شوق باز می‌گوید:

«فیلم‌ها صامت بود. گوینده‌ای در کنار پرده می‌ایستاد، یا طول و عرض سالن را می‌پیمود و صحنه‌های فیلم را با آب و تاب برای بیننده شرح می‌داد. در یکی از صحنه‌های فیلم «ماتاهاری»، آنجا که می‌خواستند افسر جوانی را اعدام کنند، زن‌ها به گریه افتادن زار زار. گوینده که از پریشان‌حوالی زنان متأثر شده بود، برای تسکین آن‌ها و تخفیف اندوه‌شان درآمد که: نترسید نترسید، گریه نکنید، نمی‌کشند، صبر کنید، آخرش فرمان عفو می‌رسد!» [۴]

علی دوره‌ی دبیرستان را در خرداد ماه ۱۳۱۹ خورشیدی به پایان می‌رساند و از دبیرستان ۲۵ بهمن که یکی از ۲۹۹ دبیرستان کشور است "دیپلم" می‌گیرد. در همان سال ۱۳۱۹ خورشیدی در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران پذیرفته می‌شود. خواهران بزرگترش، شمسی و پوران نیز راهی دانشگاه می‌شوند؛ دانشکده‌ی فنی.

دانشکده‌ی حقوق از دل مدرسه سیاسی زاده شده بود. مدرسه‌ی سیاسی به دوره‌ی مظفرالدین شاه و هفت سال پیش از تب و تاب‌های جنبش مشروطه‌خواهی یعنی سال ۱۲۷۹ خورشیدی پا گرفته بود؛ برای آموزش و تربیت کارکنان و کادرهای وزارت امور خارجه‌ی ایران. دانشکده‌ی حقوق یکی از پنج دانشکده‌ای بود که به هم پیوستند و دانشگاه تهران را بنا نهادند که در روز جمعه ۲۴ اسفند ماه ۱۳۱۲ خورشیدی به دست رضاشاه گشوده شد؛ با ۸۸۶ دانشجو. جمعیت تهران آن زمان نزدیک ۵۴۰/۰۰۰ نفر بود.

(۲)

دانشکده‌ی حقوق یکی از سرزنده‌ترین کانون‌های علمی و آموزشی آن روز کشور بود. استاد‌های ممتازی که بیشترشان آموزش دانشگاهی را در کشورهای اروپایی از سرگذرانده بودند و اندیشه‌های آزادی‌خواهانه به سر

داشتند در این دانشکده درس می‌دادند: ابراهیم پور داوود، دکتر حسین پیرنیا، مجد علی حکمت، دکتر موسی عمید، دکتر کریم سنجابی، دکتر عبدالله معظمی، دکتر علی شایگان و... دانشکده‌ی حقوق «پرجمعیت‌ترین دانشکده‌های دانشگاه تهران» نیز بود که در سال تحصیلی ۱۳۱۹-۱۳۱۸، ۲۶۸ دانشجو داشت؛ [۵] همه از جنس مذکر! زنان و دختران اجازه‌ی آموزش در رشته‌ی حقوق نداشتند. این تنها به ملاحظه‌ی روحانیت شیعی نبود. شماری از روشنفکران نیز به جد مخالف بودند که زنان و دختران حقوق بخوانند. به مثل احمد کسروی بر این باور بود که: «خداوند زنان را برای کارهایی آفریده و مردان را برای کارهایی، نمایندگی پارلمان و داوری دادگاه... کار زن‌ها نیست... زنی که هر دو سال و سه سال یک بار بارور خواهد شد و بچه خواهد آورد، چه سازش دارد که داور دادگاه باشد یا نماینده‌ی پارلمان و یا وزیر کابینه باشد.» [۶]

علی شاهنده سال اول دانشکده را خوب به پایان می‌رساند و برای سال دوم خود را آماده می‌کند که نیروهای نظامی "متفقین"، ایران را با یازده میلیون و نیم جمعیتش به اشغال خود در می‌آورند؛ شاهنگام سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ خورشیدی، ۲۵ شهریور رضاه شاه از سلطنت کناره می‌گیرد و با برافتادن حکومت فردی وی، صحنه‌ی سیاسی ایران دگرگون می‌شود.

«گرایش اساسی سیاست و حکومت در جهت تکوین ساخت دولت مطلقه... دچار گسست گردید و در نتیجه منابع قدرت تا اندازه‌ی زیادی پراکنده شدند و میزانی از رقابت و مشارکت سیاسی در بین الیتهای شهری پدیدار شد. شمار بسیاری از نیروها، سازمان‌ها، احزاب و عقاید سیاسی پدیدار شدند و گروه‌های مختلف اجتماعی از خوانین گرفته تا روشنفکران و طبقات جدید، با گرایش‌های مختلف، به‌ویژه گرایش‌های لیبرالی، ناسیونالیستی و سوسیالیستی در عرصه‌ی سیاسی گام نهادند. حمایت از قانون اساسی مشروطه و اجرای آن و اصالت پارلمان، محور مشترک گرایش‌های سیاسی مختلف را تشکیل می‌داد.» [۷]

در این فضای سیاسی تازه، علی شاهنده نیز همچون بسیاری دیگر از دانشجویان دانشگاه تهران به سوی سیاست کشیده می‌شود؛ به سوی بحث و فحص‌های سیاسی و بررسی حزب‌هایی که از پی هم به پهنه‌ی اجتماع پا می‌گذارند.

نخستین و سامان یافته‌ترین تشکل سیاسی، حزب توده‌ی ایران است که در ۱۰ مهر ماه ۱۳۲۰ رُخ می‌نماید، به راهبری سوسیالیست کهنه‌کار سلیمان میرزا اسکندری و پیشگامی شماری از مخالفان استبداد رضاشاهی و نیز زندانیان سیاسی پیشین. در فروردین ۱۳۲۱ حزب پیکار به میدان می‌آید و سپس حزب میهن، سپس‌تر حزب میهن‌پرستان و حزب اراده‌ی ملی سید ضیاءالدین طباطبایی.

علی پس از چندی بررسی، به حزب پیکار می‌پیوندد که حزبی ناسیونالیست است با گرایش‌های شبه سوسیالیستی و روحیه‌ی شدید ضد انگلیسی. روزنامه‌ی بهار ارگان موقت حزب پیکار و سپس نبرد ارگان دائم این حزب که در میان دانشجویان و دانش‌آموزان دوستانار بسیار دارد، در گرایش علی شاهنده و دیگرانی از جمله رضا آذرخشی، رسول پرویزی، فریدون توللی، به سمت حزب پیکار نقش مهم ایفا می‌کند. این حزب در جریان "بلوای نان" در ۱۷ آذر ۱۳۲۱ بیش از پیش در مرکز توجه قرار گرفت. نبرد از روزنامه‌هایی بود که مسئله‌ی کمبود نان را که به سبب حضور ارتش‌های بیگانه پدید آمده بود، درج می‌کرد و نسبت به پیامدهای آن به دولت احمد قوام هشدار می‌داد. شعارهای تنگ دستان تهران در اعتراض به احتکار غله و کمبود نان، نیز خواسته‌هایی که جمعیت در آن روز ۱۷ آذر در برابر مجلس شورای ملی طرح می‌شود، همان‌هایی‌ست که روزنامه‌ی نبرد در صفحه‌ی اول خود می‌نوشت؛ به امضای «گرسنه». در گیرودار آن خیزش، گروهی از مردم تهران به خانه‌ی احمد قوام، نخست‌وزیر، حمله بردند و گروهی دیگر به مغازه‌ها هجوم آوردند. بنابر پاره‌ای گزارش‌ها در گیرودار آن خیزش مردمی که «بلوای نان» خواندندش «بیش از یک صد نفر کشته و زخمی شدند.» [۸]

علی شاهنده‌ی پیوسته به حزب پیکار، در تظاهرات نان شرکت می‌کند و همدوش دانش‌آموزان و دانشجویان در اجتماع اعتراضی در مجلس شورای ملی حضور می‌یابد. گفتگو میان اعتراض‌کنندگان و نمایندگان به مجادله می‌انجامد و درگیری و شکسته شدن چند در و پنجره.

«... از مجلس که بیرون آمدیم، بعد از ظهر بود. سعی کردیم جمعیت را ببریم به دربار شاه. هوشنگ منتصری بود، بزرگ‌زاده بود و من. راه افتادیم. سر خیابان ماموران شهربانی جمعیت را متوقف کردند. سرگرد محوی فرمانده‌شان بود. گفت: نماینده انتخاب کنید. شش نفر انتخاب شدیم. بزرگ‌زاده از همه درازتر بود. رفتیم داخل دربار. خود شاه آمد. سگ گنده‌ای همراهش بود. ملتعب بود. یکی از نماینده‌ها گفت: می‌خواهیم اتحادیه تشکیل دهیم، نمی‌گذارند. شاه ساکت ایستاده بود و فکوران به ما نگاه می‌کرد. نمی‌دانم چه شد که گفتم: این مردم همه گرسنه‌اند، چیزی گیرشان نمی‌آید. از چیزی که این‌ها می‌خورند شما از پنجاه متری حالتان به هم می‌خورد. اگر یک من آرد در مملکت هست، از شاه تا سپور باید بخورند. اگر نیست از شاه تا سپور نباید بخورند. شاه رو به من گفت: جمعیت را متفرق کنید قول می‌دهم کارها رو به راه شود.» [۹]

این رویداد را رسانه‌ها این گونه بازتاباند:

«نمایندگان دانش‌آموزان و دانشجویان برای تقدیم عرایض خود در کاخ سلطنتی حضور یافتند و خواسته‌های خود را به وسیله‌ی رئیس کل تشریفات شاهنشاهی به عرض شاهنشاه رساندند.» [۱۰]

به هر رو، کمی پس از خیزش نان و دیدار شاه با نمایندگان شورشیان و حرف‌های جسورانه‌ی شاهنده به «شاهنشاه»، علی را از حزب پیکار کنار می‌گذارند. در این باره می‌گوید:

«حزب پیکار، در سازماندهی تشکیلات خود در تهران، ۴ «رکن» تشکیل داده بود. من به مسئولیت یکی از این ۴ «رکن» گماشته شده بودم. محل تشکیل جلسه‌های این رکن، کلوب حزبی بود در چهار راه پهلوی - شاهرضا. شب افتتاح کلوب، خسرو اقبال، رهبر حزب که تازه از زندان آزاد شده بود در جلسه شرکت کرد. آن شب، من، به شدت از رژیم استبدادی رضاشاه انتقاد کردم. چند روز بعد، ابوالقاسم انجوی شیرازی که عضو فعال حزب پیکار بود خبر از تجدید کارتهای عضویت حزب داد و به من گفت: علی به تو کارت عضویت نمی‌دهند. گفته‌اند شاهنده جاسوس حزب توده است.» [۱۱]

(۳)

علی شاهنده پس از گسست از حزب پیکار به حزب توده ایران می‌پیوندند. دو خواهرش نیز به حزب توده گرویده‌اند و نیز به تشکیلات زنان وابسته به آن حزب که شمار چشمگیری از دختران و زنان پیشرو جامعه را برای پیکار دموکراتیک و جنبش حقوق مدنی سازمان داده است.

علی دیگر آرام و قرار ندارد. به زودی صندلی کلاس درس و میز کار بانک کشاورزی را را رها می‌کند تا یکسره به مبارزه‌ی سیاسی بپردازد. بر آن است که انقلابی حرفه‌ای شود. هم‌حوزه‌ای‌هایش، حسین ملک و لطف‌الله مجاب هستند و سخنگوی حوزه عبدالحسین نوشین است؛ بزرگ هنرمند و برجسته کارگردان تئاتر ایران. این حوزه در سال ۱۳۲۴ به خراسان اعزام می‌شود. وظیفه‌اش بردن آگاهی طبقاتی به میان دهقانان خراسان است. تاریخ دقیق این سفر دانسته نیست:

«همراه نوشین، حسین ملک، لطف‌الله مجاب و چند کادرهای دیگر، از طرف کمیونوری رفتیم برای مأموریت حزبی به خراسان. بعد از قیام افسران خراسان بود.» [۱۲]

قیام یا دقیق‌تر بگویم، شورش پنج روزه ۲۵ افسر و ۶ سرباز ارتش شاهنشاهی در آستانه‌ی خروج نیروهای متفقین از ایران که به رهبری سرگرد علی‌اکبر اسکندانی، از اعضای هیئت اجرایی سازمان نظامی حزب توده پدید آمد، در ۲۹ مرداد به پایان اندوهار خود رسیده بود؛ با کشته شدن سرگرد اسکندانی و شش تن از افسران شورشی به‌دست نیروهای ژاندارمری و پلیس قوای دولتی. [۱۳] بدین‌سان، سفر علی شاهنده و آن هیئت حزبی به خراسان باید در آخر تابستان یا پائیز ۱۳۲۴ رُخ داده باشد.

هیئت حزبی تا در مشهد استقرار می‌یابد، طرح و نقشه‌ی کار در میان دهقانان روستاهای آن سامان را می‌ریزد؛ با هدف متشکل کردن آن‌ها در اتحادیه‌ی دهقانان وابسته به حزب توده و پیوند دادن اتحادیه‌ها به شورای متحده‌ی دهقانی. اعضای هیئت در گروه‌های چند نفره به روستاها می‌روند و درباره‌ی لزوم برافتادن بزرگ مالکی، مناسبات ناعادلانه‌ی مالکیت، ضرورت اصلاحات ارضی و برانداختن عوارض مالکانه با دهقانان صحبت می‌کنند.

«برای تبلیغ به سرخس، تربت‌جام، طرقبه و روستاهای اطراف می‌رفتیم. کار دشواری بود، در طرقبه برای دهقانان سخنرانی کردیم؛ در یک قهوه‌خانه. دهقانان اول اعتماد نمی‌کردند؛ اما رفته رفته توانستیم در ده فعالیت کنیم. کدخدای طرقبه و پسرعموی کدخدا و شماری از دهقانان را با برنامه‌های دهقانی حزب آشنا کردیم و آن‌ها جذب حزب شدند. ما هم توانستیم از روستاهای خراسان و مناسبات ارباب - رعیتی شناختی به دست آوریم و کار با دهقانان و فعالیت حزبی در روستا را یاد بگیریم.» [۱۴]

برای پیشبرد بهتر کار آگاه‌گرانه در میان دهقانان و گسترش شناخت از مناسبات ارباب رعیتی، هیئت حزبی با روزنامه‌ی راستی، ارگان حزب توده ایران در خراسان، به همکاری برمی‌آید. علی شاهنده به یاد می‌آورد حسین ملک که دبیرترها یکی از برجسته‌ترین کارشناسان کشاورزی ایران شد، برای راستی گزارش و تحلیل تهیه می‌کرد. نیز به یاد می‌آورد که هواداران حزب دموکرات ایران به رهبری قوام‌السلطنه، به ضد حزب توده تبلیغ می‌کردند؛ دست کم در تربت جام.

هیئت حزبی در آغاز سال ۱۳۲۵ کار را در مشهد به پایان می‌برد و به تهران می‌آید. علی به دانشگاه باز می‌گردد، درس را از سر می‌گیرد و دوره‌ی لیسانس را در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران به پایان می‌رساند. و این هم‌زمان است با پای‌گیری بحران در حزب توده ایران که در پی شکست تجربه‌ی دولت ائتلافی با قوام پدید آمد، پاک سازی دولت از وزیران توده‌ای، لشکرکشی حکومت به آذربایجان و واپس نشینی و فروپاشی فرقه‌ی دموکرات در آذر ماه آن سال. بی‌اعتنایی رهبری حزب نسبت به موج دماغون ناخرسندی و ناسازگاری کادرهایی که خواستار برگزاری کنگره‌ی حزبی برای بازنگری سیاست حزب نسبت به دولت قوام‌السلطنه و فرقه بودند و راه خروج از بحران را اصلاحات در ساختار و خط مشی تشکیلات می‌دانستند، سبب گرویدن علی شاهنده به اصلاح‌طلبان می‌شود که رهبرشان خلیل ملکی‌ست. سرانجام نیز به پشتیبانی از اطلاعیه‌ی انشعاب سیزدهم دی ماه ۱۳۲۶ برمی‌آید که خلیل ملکی و یازده تن از یارانش آن را امضاء کرده بودند و هم‌زمان شکل‌گیری «جمعیت سوسیالیست توده ایران» را نوید داده بودند. [۱۵] آن اطلاعیه با استناد به عملکرد یک ساله‌ی «رهبری کنونی»، امکان «اصلاحات اساسی» در حزب توده را ناممکن می‌دانست و «تصمیم هیئت اجرائیه درباره‌ی تأخیر کنگره» را شاهد این مدعی می‌پنداشت. [۱۶] ویژگی‌های تشکل تازه را نیز چنین بیان می‌داشت:

«۱- جمعیت سوسیالیست توده‌ی ایران، خود را ادامه دهنده‌ی جریان حزب توده می‌داند. بدین معنی که همان ایدئولوژی، همان اصول و همان هدف‌ها را دارد و در راه تحقق آن‌ها فعالیت می‌کند.

۲- جمعیت سوسیالیست توده‌ی ایران خود را ادامه دهنده جنبه‌های مترقی حزب توده ایران می‌داند، بدین معنی که از نقایص و اشتباهات تاکتیکی و تشکیلاتی قابل اجتناب دستگاه رهبری حزب توده ایران، در عمل دوری خواهد جست.

۳- جمعیت سوسیالیست حزب توده‌ی ایران خود را مدافع حقیقی منافع کلیه طبقات ستمکش در برابر ارتجاع و استبداد و پیش‌آهنگ مبارزه‌ی ملی در برابر نفوذ استعماری امپریالیست‌ها می‌داند. در عین حال به پیشروی طبقه‌ی کارگر در مبارزات ضد ارتجاع و ضد استعمار ایمان دارد و طرز تفکر او را بهترین راهنمای خود در این مبارزات می‌داند.

۴- جمعیت سوسیالیست توده‌ی ایران برای احتراز از هر نوع تزلزل یا ایجاد اشتباهات تاکتیکی، منطق فلسفی و اجتماعی سوسیالیسم علمی را به عنوان راهنمای خویش می‌پذیرد...

... امضاءکنندگان این برنامه همواره امیدوارند که در آینده رهبری حزب توده‌ی ایران با اصلاح روش‌ها و جبران نواقص موجب شود که وحدت تشکیلاتی دو جریان را همچنان که اکنون وحدت هدف و اصول میان ما برقرار است، دوباره امکان پذیر سازد.» [۱۷]

اطلاعیه‌ی ۱۳ دی ماه ۱۳۳۶ که در دم از پشتیبانی ۲۱ تن دیگر از روشنفکران و دانشجویان برجسته‌ی حزب توده‌ی ایران برخوردار شد، [۱۸] با واکنش احتیاط‌آمیز اما محکم هیئت اجراییه روبه‌رو می‌شود؛ در ۱۶ دی ۱۳۳۶.

«هیئت اجراییه موقت حزب توده‌ی ایران به کلیه‌ی کسانی که از عمل "انشعاب" تبعیت کرده‌اند، از این تاریخ تا پایان روز چهارشنبه بیست و سوم دی‌ماه، یعنی پنج روز، فرجه می‌دهد که در این اقدام زیان‌بخش تجدید نظر کنند... عمل انشعاب... بزرگترین لطمه‌ای است که از داخل به جبهه‌ی آزادی‌خواهان وارد آمده است و زشت‌ترین و زیان‌بخش‌ترین بدعتی‌ست که گذاشته می‌شود... روش تجزیه‌طلبی با هیچ منطقی معقول نیست، مگر با منطق لجاج و خودپسندی جنون‌آمیز و دشمنی با مصالح ملت... کسانی که سعی در جبران این خطا می‌کنند خود را از سقوط در یک پرتگاه نجات خواهند داد.

هیئت اجراییه موقت حزب توده‌ی ایران که برخلاف روش تفتین‌آمیز و دعاوی سرایا دروغ مسیبین انشعاب هنوز هم می‌خواهد به اشتباه کاران فرصت جبران خطا بدهد، آنچه را باید تذکر بدهد تذکر داده و آخرین وظیفه‌ی خود را انجام داده است.

این اخطار به منزله‌ی اتمام حجت برای کسانی است که ممکن است ندانسته به چنین خطایی دست زده و خود را در جاده‌ی غلط و خطرناکی وارد ساخته‌اند.» [۱۹]

برخلاف چند تنی که پا پس می‌کشند و به حزب باز می‌گردند، بسیاری از آن ۳۴ تن به رهنمود هیئت اجرایی تن در نمی‌دهند. علی شاهنده از آنهاست. او در کنار خلیل ملکی می‌ماند و بی‌اعتناء به دشنام‌ها، دروغ‌پردازی‌ها، افتراها و تهدیدهای هیئت اجراییه موقت حزب توده‌ی ایران، پای حرف خود می‌ایستد و واپس نمی‌نشیند.

«... کلیه‌ی کسانی که اطلاعیه‌ی اول و دوم انشعابیون را امضاء کرده‌اند و در این جریان دانسته و یا نادانسته شرکت ورزیده، با وجود تذکرات حزب از آن دست نکشیده‌اند، از سازمان حزبی ما اخراج، مقامات آنها سلب و اعتبارنامه‌ی آن چند نفری که نماینده‌ی کنگره بوده‌اند، لغو می‌گردد.

«جمعیت سوسیالیست توده ایران» کوچکترین ارتباطی با حزب توده ایران ندارد. بلکه سازمانی برای اجرای نیت نفاق افکنی امپریالیستی در زیر نقاب «سوسیالیسم»، «ترقی‌خواهی» و «اصلاح‌طلبی» ست. حزب توده ایران بدون توجه به ظواهر و با درک کامل ماهیت این جمعیت، آن را جمعیت خرابکاری و نیرنگ تلقی می‌کند. آن را دشمن طبقات زحمتکش می‌داند و با آن جدا و شدیداً مبارزه خواهد کرد.

... لازم است این باند «بایکوت» شود و هرگونه مراوده‌ای با آنها قطع گردد... لازم است که هر فردی که به حزب توده‌ی ایران و سنت آن وفادار است، بدون تزلزل و در یک قضاوت قطعی در مبارزه با این دشمنان جدیدالاحداث ساخت امپریالیسم که به اصطلاحات و کلمات و لغات مربوط به ایدئولوژی زحمتکشان مجهزند و «ابلیسانی هستند که قرآن می‌خوانند» وارد شود و با این منشویسم ایرانی، با این کاریکاتورهای سارگات‌ها و ژوهوها و بلومرها، با این گروه انشعابی جدا پیکار کنند. بگذارید این بدعت شوم، این ننگ هرچه زودتر از میان برود...

... هیئت اجراییه با مراعات کامل اصول صحیح حزبی، حق انتخاب و دموکراسی را به حد اعلی صیانت خواهد کرد... هیئت اجراییه کنگره‌ی حزب را در موعدی که مقرر شده است مسلماً تشکیل خواهد داد و به نوبه‌ی خود خواهد کوشید تا رهبری محکم و با تجربه و جدی برای اداره‌ی حزب بر روی اصول صحیح تشکیلاتی به وجود آورد. هیئت اجراییه به هیچ‌وجه قصد ندارد کسانی را که در سابق اخراج کرده بپذیرد یا اشخاصی را که سلب مسئولیت نموده است به کار بگمارد.» [۲۰]

سه روز پس از پخش گسترده‌ی «مصوبه هیئت اجرائیه حزب توده» که نخستین بار در برگ‌های اول و آخر مردم پدیدار شد و با کارزاری پُرهیاهو برضد «توطئه‌چینیان انشعابی» همراه گشت، رادیو مسکو نیز وارد معرکه می‌شود و در ۲۷ دی گسست از حزب توده‌ی ایران و گسستگان را محکوم می‌کند. اما این رویداد بی‌پیشینه و شگفت‌انگیز نیز اراده‌ی علی شاهنده را از پویش راهی که در پیش گرفته بود، سست نمی‌کند. با این حال او نیز چون بسیاری دیگر از هم پیمانانش، پیشنهاد خلیل ملکی را می‌پذیرد و در ۲ بهمن ۱۳۳۶ «اعلامیه‌ی انصراف از تاسیس جمعیت سوسیالیست توده‌ی ایران» را امضاء می‌کند. برای کسانی چون علی شاهنده که اندیشیده و سنجیده رفتار می‌کردند و پای حرف شان می‌ایستادند، این کردار به معنای کناره‌گیری، دست‌کم برای یک دوره، از کُنشگری سیاسی نیز بود. چه در «اعلامیه انصراف از تاسیس جمعیت سوسیالیست توده ایران» آمده بود:

«... عده‌ی معدودی از رهبران حزب توده که زمینه‌ی بی‌اندازه‌ی مساعدی برای پیشرفت جمعیت سوسیالیست توده پیش‌بینی می‌نمودند، از روی لجاجت و عناد ناشی از خودخواهی و ایراد تهمت و افترا می‌خواستند ما را وادار به مبارزه با حزب و یا رهبران حزب نمایند... برای اجتناب از مبارزه که موجب تضعیف نهضت می‌شود، مطابق پیشنهاد آقای خلیل ملکی و تصویب آن از طرف فعالین از تشکیل «جمعیت سوسیالیست حزب توده ایران» انصراف حاصل شد. ما تمام آزادی‌خواهان و کسانی را که به ما پیوستند و یا در شرف پیوستن بودند دعوت می‌نماییم که دور حزب توده‌ی ایران حلقه زنند و از هر نوع تشتت و اختلاف نظر جلوگیری نموده و مبارزه‌ی پُر افتخار حزب را کامل‌تر از گذشته ادامه دهند.» [۲۱]



دانشگاه خاش
۱۳۳۰

علی شاهنده اما این به این «دعوت» خلیل ملکی پاسخ مثبت نمی‌دهد. فضای هولناک آزار و اذیت و طعن و تهدید را تاب می‌آورد و به حزب باز نمی‌گردد. به یاد می‌آورد:

«هرگز چنین فضایی را زندگی نکردم. سلامت را پاسخ نمی‌دادند. به چشم‌هایت نگاه نمی‌کردند. اگر هم می‌کردند پُر از دشنام و تهدید بود و رنگ خون داشت. خُب، نغمه‌ی ناجور بودیم. طوری از کنار هم می‌گذشتیم. اما حس می‌کردم تا انتقام نگیرند دست از سرم برنمی‌دارند. شب‌ها کابوس می‌دیدم. تا همین چند سال پیش هم ماموران ک. ژ. ب را در خواب می‌دیدم که مرا تعقیب می‌کنند.» [۲۲]

علی شاهنده پس از یک چندی درنگ و گفتگو با هم‌پیمانان، ضرورت لحظه را کار نظری می‌پندارد و به انتشار رساندن نشریه‌ای تئوریک را راه گشا می‌انگارد. نشریه‌ای نظری که بتواند میانی سوسیالیسم علمی را بسی ژرف تر از حزب توده به میان «قشر پایین اجتماع» و نیز «برجستگان و پیش‌افتادگان» جامعه برد. [۲۳] او و یارانش، نشریه را اندیشه نو می‌نامند. علی مسئولیت انتشار آن را پذیرا می‌شود؛ به شرط آنکه نامش «محفوظ» بماند. بدین‌سان تدارک انتشار ماهنامه‌ی نظری به «روش سنگین و منطقی» [۲۴] در دستور کار شماری از «انشعابیون» قرار می‌گیرد.

نخستین شماره‌ی اندیشه نو در ۱۵ آذر ۱۳۲۷ انتشار می‌یابد؛ در قطع رقعی و در ۵۸ صفحه. در کتیبه یا تارک جلد آن می‌آورند: «پیشروان اجتماع باید گنجینه‌ی دانش بشری باشند». دیباچه‌ی پنج صفحه‌ای آن، دنیای نو، اندیشه نو، نام می‌گیرد که چه بسا به خامه‌ی علی‌شاهنده باشد.

«دوران نو، آهنگ نو یک ضرب‌المثل معروف فرانسوی است... هر دوران نوینی آهنگ نوینی لازم دارد و آن آهنگ را ایجاد می‌کند. همین‌طور هر آهنگ نوینی، نشانه‌ای از دورانی نو و دنیایی نوینی است. بد نیست که ما نیز این آهنگ نو را با که با "اندیشه نو" آغاز می‌شود با نگاهی به دنیای نوینی که هم‌اکنون پایه‌های آن بر چهار گوشه‌ی جهان گذارده می‌گردد و نظری به ایران نوینی که باید در این دنیای نو پدید آید و زیست کند، شروع نمایم.» [۲۵]

پس از نگاریدن منظره‌ی «دنیای کنونی» و برشمردن «مشخصات» این دنیا، عامل اصلی تحول اجتماعی بازنموده می‌شود و از این رهگذر منطق هستی اندیشه نو آشکار می‌گردد.

«مهم‌ترین عامل موثر و فعال در دگرگونی دنیای کهن، دنیای ظلم و اجحاف طبقاتی، دنیای اسارت کار و اندیشه، نیرویی است که از نفوذ یک اندیشه نو در توده‌ها پدید آمده است. این اندیشه نو عبارت از دانش مبارزه کار با سرمایه، دانش پیروزی حتمی کار بر سرمایه است. بیش از یک قرن از پیدایش این اندیشه نوین، یعنی سوسیالیسم، می‌گذرد. در این مدت نه تنها این اندیشه در سراسر جهان پراکنده شده و همچون قانون تابناکی مردمان ستمکش را به سوی هدف خویش راهنمایی کرده است، بلکه اسلحه‌ی برایی در دست آن‌ها بوده است... بی‌شک تمامی پدیده‌های نوینی که در دنیای کنونی می‌بینیم ناشی از این حقیقت است که پیکار کار با سرمایه به مرحله‌ی قطعی خود رسیده است؛ ناشی از این واقعیت است که دنیای کنونی به دو صف آشتی‌ناپذیر تقسیم شده است که در یک صف آن تمام قوای دنیای فرتوت سرمایه، دنیای استیلا و بندگی، دنیای امتیازات حسبی و نسبی گرد آمده‌اند، و در صف دیگر تمام نیروهای پیشرو، نیروی میلیون‌ها کارگری که برای رهایی خود از بند سرمایه پیکار می‌کنند، نیروی مردمان مستعمرات که برای رستن از زیر یوغ بندگی تلاش می‌نمایند، نیروی مردان روشن‌بینی که برای گسترش نور علم و دانش در جهان می‌کوشند و پیشاپیش همه‌ی آن‌ها نیروی عظیم کشور سوسیالیستی شوروی مجتمع گردیده‌اند.» [۲۶]

با یک چنین نگرشی‌ست که دست‌اندرکاران اندیشه نو، وظیفه‌ی تازه‌ی خود را تعیین می‌کنند؛ در پرتوی تجربه‌ی گذشته:

«... علت موثر نقائص و واماندگی‌ها در فقدان عناصر برجسته و پیش‌افتاده‌ی لایق و شایسته است. اما مسلم است که این نقیصه به همان نسبت که موثر است، همان قدر نیز موقتی و مربوط به شرایط روز بوده و بدون شک در محیطی که زندگی و بقاء ملت ما وابسته به یک رستاخیز قطعی است، پدید آمدن برجستگان و پیش‌افتادگان صلاحیت‌دار در پرتو پرورش صحیح، چندان دشوار نخواهد بود. در پرتوی یک پرورش اجتماعی درست، در پرتوی تکامل دائمی و بالارفتن ممتد سطح این پرورش، نه تنها عناصر برجسته و پیش‌افتاده‌ی شایسته‌ای پدیدار خواهند شد، بلکه سطح شعور اجتماعی مردم بدان پایه خواهد رسید که بتوانند همواره یک مراقبت دائمی و منطقی نسبت به برجستگان و پیش‌افتادگان خویش اعمال کنند و این مراقبت در هدایت آنان بس موثر و

مفید تواند بود.

اندیشه نو خواهد کوشید که به سهم خود در حصول این هدف اجتماعی نقشی مناسب با نیروی کوچک خویش انجام دهد.» [۲۷]

این سخنان را می‌توان جمع‌بندی اصلاح‌طلبان گسسته از حزب توده دانست در ناکامی برنامه‌هایی که ریخته بودند و سودایی که در سر می‌پروراندند. به دیده‌ی آنان، حزب به سبب نارسایی‌ها و کمبودهای «پرورش اجتماعی درست» به دست رهبران بی‌صلاحیت و بی‌کفایت می‌افتد. پرورش‌ناپافتگی اجتماعی پایه‌های حزب، به این رهبران پاری می‌رساند که جایگاه خود را در سکان رهبری نگه‌دارند و «برجستگان و پیش‌افتادگان» راستین را از حزب برانند. این دایره‌ی بسته، با نشر اندیشه نو شکسته می‌شود و با افزایش آهسته و پیوسته‌ی «سطح شعور اجتماعی مردم». هم از این روست که:

«اندیشه نو ادعا نمی‌کند که در افق ایران انقلاب علمی و ادبی بی‌نظیری ایجاد خواهد کرد؛ دعوی نمی‌کند که علم اولین و آخرین را به خوانندگان خود تحویل خواهد داد؛ مدعی نیست که یگانه پیشتاز فرهنگ و ادب در ایران زمین خواهد بود؛ خود را به عنوان آغاز مرحله‌ی جدیدی در تاریخ تحول فکری ایران قلمداد نمی‌کند. حتا تقبل نمی‌کند که آنچه می‌گوید برای خوانندگان تازگی و نوپی داشته باشد و توقع هم ندارد که هر چه گفت و نوشت خوانندگان بی‌چون و چرا قبول کنند و گردن نهند. اندیشه نو فقط کوشش خواهد کرد که نمونه‌های به اندازه‌ی کافی مستدل و تعمیق شده‌ای از فلسفه، علوم اجتماعی، تاریخ، ادبیات و هنر در دسترس خوانندگان خود بگذارد.» [۲۸]

در این زمینه‌ها به نویسندگان و شاعران و ترجمه‌کنندگان برجسته کار را می‌سپارند: انور خامه‌ای، حسین ملک، نیما یوشیج، نادر نادریور، محمود نوایی، مهندس زاوش و دیگران. در اندیشه نو ۲ و ۳، فریدون توللی، مجدعلی خنجی، مهندس قندهاریان، فضل‌الله گرگانی، رحمت‌اللهی و ابراهیم گلستان نیز به جرگه‌ی نویسندگان این ماهنامه می‌پیوندند و نوآورده‌هایشان را در برابر آرمان‌خواهان جستجوگر می‌گذارند. اما در هیچ‌یک از سه شماره‌ی اندیشه نو، نام خلیل ملکی به دیده نمی‌آید. مجدعلی همایون کاتوزیان تایید می‌کند که رهبر انشعابیون در اندیشه نو «دخالست مستقیم‌ی نداشت و گویا فقط یک بار در آن مقاله‌ای بی‌امضاء زیر عنوان به یاد بود ارانی منتشر کرد.» [۲۹]. این نوشته در شماره‌ی سوم اندیشه نو می‌آید و پس از آن نشریه برای همیشه بسته می‌شود. سبب، تیراندازی به شاه است به روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در دانشگاه تهران و برخاستن موج تازه‌ای از اختناق و بستن رسانه‌ها و بازداشت کنشگران سیاسی و غیرقانونی کردن حزب توده‌ی ایران است.

(۵)

موج تازه‌ی اختناق سیاسی که با محدود کردن آزادی بیان همراه بود، به‌ویژه در نشر و پخش «مرام اشتراکی»، علی‌شاهده‌ی پایبند به آرمان‌های «سوسیالیسم علمی» را بر آن داشت تا از کار مطبوعاتی به کلی کنار کشد و یک سره به حرفه‌ی قضاوت بپردازد.

در پایان سال ۱۳۲۷ راهی آذربایجان می‌شود و بر مسند ریاست دادگاه مشکین شهر می‌نشیند. در این سمت، رسیدگی به ناسازگاری‌ها و کشمکش‌های میان دهقانان و کشاورزان با زمین‌داران و مالکان بزرگ؛ نیز زورگویی‌های پیوسته‌ی ژاندارمری و ارتش به سود خان‌ها و مالکان، در کانون وظایفش قرار می‌گیرد. ایستادگی در برابر ستمکاری‌ها و حق‌کشی‌های مالکان و نیز رویارویی با دخالت‌های سرلشکر هاشمی حائری در قلمرو اختیارات قاضی دادگستری، ماجرای‌ست که او هرگز از یاد نبرد:

«اختلاف بر سر زمین کشاورزی یا چراگاه عشایر با مالکان، مرتب پیش می‌آمد و ژاندارمری هم در کار پرونده‌ها دخالت و اعمال‌نظر می‌کرد. چاره‌ای نبود. باید شخصا برای رسیدگی می‌رفتم به روستاها و جلوی دخالت ژاندارم را می‌گرفتم. به غیر از خان‌ها، ارتش هم از عشایر پول می‌گرفت برای چراگاه‌ها. سرلشکر هاشمی حائری،

فرماندهی تیپ اردبیل، شخصا دستور داده بود مرتع عده‌ای از عشایر را بگیرند و بدهند به عده‌ای دیگر. بالاخره قرار شد با حضور او و شاه‌بختی جلسه‌ای داشته باشیم. دستور «رفع مزاحمت» می‌دهم و آن جبروت هاشمی حائری فرومی‌ریزد.» [۳۰]

تیمسار مجدخان شاه‌بختی، استاندار و فرماندهی قوای آذربایجان است و دلیل حضورش در آن جلسه، مقام و موقعیتش در آن سامان. او از برکشیدگان رضا شاه است و دومین سپهبد ارتش ایران. [۳۱]

«... داستان از این قرار بود که چند طایفه با هم سر زمین و چراگاه، درگیری پیدا کرده بودند. رئیس یکی از آن طایفه‌ها کسی بود به نام حاتم. هو انداختند که رئیس دادگاه را کت بسته می‌فرستند تهران. ارتشی‌ها از آن‌ها پول می‌گرفتند. پیش از جلسه بی‌تعارف به هاشمی حائری گفته بودم: اگر بی‌احترامی یا خشونت در کار باشد، آن را بی‌جواب نمی‌گذارم. در جلسه هم گفتم: مرا تهدید نکنید. من به وطنم دینی دارم و به هر ترتیب آن را انجام می‌دهم. شاه بختی انصافاً از در دوستی درآمد و گفت: چقدر خوشحالم از دیدن قاضی شجاع. و رو به هاشمی حائری جمله‌ای به ترکی گفت که معنایش این بود: بابا جان، قاضی، معلم اخلاق مردم است. من سربازم و هرچه رئیس دادگاه دستور بدهد آن را انجام می‌دهم.» [۳۲]

دانسته است که «امور عشایری» و «اداره‌ی امور عشایر» در اختیار ارتش بود. سربازگیری از عشایر، توزیع نیازمندی‌های عشایر (به مثل شکر) و تنظیم «امور انتظامات»، نیز با ارتش بود و این همه، زمینه‌ی گسترده‌ای را برای سوءاستفاده‌ی مالی و مداخله‌جویی ارتش، در حوزه‌های اداری و حنا قضایی، به وجود آورده بود. گاه به جای خلع سلاح، خود افسران و درجه‌داران، سلاح و فشنگ به عشایر می‌فروختند. آن‌ها در پرونده‌های دادگستری هم دخالت و دست‌کاری می‌کردند. شاهنده در بازگویی جنگ و جدال‌هایش با ارتشی‌ها داستان‌ها دارد:

«در مشکین شهر، یک گروه‌بان ارتشی رفته بود درمانگاه شهر و خواسته بود برای معالجه او را بستری کنند. توضیح مسئولین که درمانگاه، بیمارستان نیست که تخت برای بستری کردن داشته باشد، سرکار سرگروه‌بان را عصبانی کرده بود. رفته بود و با یک دسته سرباز مسلح برگشته بود و درمانگاه را به تصرف خود درآورده بود. به شهربانی دستور «رفع مزاحمت» دادم. خوشبختانه کار بالا نگرفت. اما پس از این داستان، ارتشی‌ها تلگراف‌ها زدند به مرکز و بالاخره مرا از مشکین شهر منتقل کردند به خلخال.»

شاهنده درباره‌ی دوره‌ی خدمت قضایی در خلخال نیز خاطره‌ها دارد:

«در خلخال هم با مداخله‌جویی‌ها و پرونده‌سازی‌های فرمانده نظامی روبه‌رو بودم. سال ۱۳۲۹ مدرکی به‌دستم رسید که نشان می‌داد فرمانده نظامی به دستور مقامات بالادست، حکم بازداشت افراد را صادر می‌کرد. مدرک را فرستادم تهران برای وزارت دادگستری که تکلیف ما را روشن کنید. آن مدرک تلگراف مجرمانه‌ی آق‌اولی بود به فرماندهان نظامی. نشریه‌ی بسوی آینده ارگان حزب توده در یکی از شماره‌هایش مقاله‌ای نوشت با تیتیر «کمدی استقلال قضات»، و تلگرام آق‌اولی را هم چاپ زد.» [۳۳]

مداخله‌جویی‌ها و قلدرمنشی‌های فرماندهان ارتش که علی‌شاهنده عزم جزم کرده در برابرش بیاستند، ریشه‌ای دیرینه دارد و از همان آغاز شکل‌گیری ارتش نوین ایران به دوران رضاشاه پهلوی، خود را به نمایش می‌گذارد.

«در دوره‌ی ۱۳۰۵-۱۳۰۴، مقامات نظامی این ویژگی‌ها را از خود بروز داده بودند: خودسری، بی‌اعتنایی به روش‌های قانونی و قانونیت به طور کلی، پافشاری بر اینکه تنها منبع فعالیت سیاسی و نفوذ ایدئولوژیک هستند که می‌بایست معرف عصر آینده باشند... تا ۱۳۰۵ رابطه‌ی دولت و جامعه در ایران تغییر اساسی کرده بود. توازن بین تهران و ایالات به نفع تهران تغییر قطعی کرده بود و اقتدار حکومت بر دیگر منابع قدرت بسیار افزایش یافته بود. در این فرایندها، نقشی که ارتش جدید متمرکز ایفا می‌کرد، حیاتی بود. از آن گذشته، وزن ارتش در برابر نهادهای غیرنظامی حکومت/ دولت، مجلس، فرمانداران غیرنظامی ایالات و غیره/ به طرز

چشمگیر و کاملاً بدیع افزایش یافته بود. هرچند رضا خان، پس از آنکه شاه شد، این دیکتاتوری نظامی تازه کار را به استبدادی پُرتحرک تغییر شکل داد، اما رژیم می که او در راس آن بود، ریشه‌های نظامی‌اش را حفظ کرد و همچنان بسیاری از ویژگی‌های حکومت نظامی را از خود بروز می‌داد.» [۳۴]

درگیری و کشاکش علی شاهنده در مقام قاضی مستقل نهاد دادگستری با فرماندهان نظامی را می‌توان بازتاب تکاپوی اجتماعی برای بازسازی نهادهای اداری و حقوقی ایران دانست در فضای دموکراتیک پس از واژگونی دیکتاتوری رضاشاهی و تلاش برای دموکراتیزه کردن زندگی سیاسی و فرهنگی جامعه. این تکاپو و کشاکش، به یک معنا گسست در روند تکوین دولت مدرن مطلقه است به دست نیروهای جامعه‌ی مدنی و انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، حزب‌ها و گروه‌های گوناگونی که یا به پهنی اجتماع گذاشته بودند و برای عرض اندام میدانی یافته بودند.

«بسیاری از جوان‌های فرقه‌ای را می‌گرفتند، ارتش برای‌شان پرونده‌سازی می‌کرد و از خانواده‌های‌شان پول می‌گرفت، من به این پرونده‌ها ایراد می‌گرفتم و جوان‌ها را آزاد می‌کردم.» [۳۵]

شاهنده، همچنین به خاطر می‌آورد هنگامی که جنازه‌ی رضاشاه را به ایران می‌آوردند، فرماندار مشکین‌شهر از او می‌خواهد به این مناسبت و در بزرگداشت رضا شاه، سخنرانی کند. شاهنده در برابر این درخواست فرماندار درمی‌آید که: «این کاری است سیاسی و کار من قضاوت است، این کار شخص شماسست، دادگستری دخالت نمی‌کند». فرمانده نظامی که با روش شاهنده آشناست رو به فرماندار می‌گوید: «بله ایشان، شاهنده، نمی‌تواند.» [۳۶]

تاریخ این رویداد باید بین ۱۷ تا ۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۲۹ باشد. چه، جنازه‌ی رضاشاه را در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۹ به ایران آوردند؛ با هواپیما از قاهره به اهواز و از آنجا با قطار به تهران. در روز ۱۹ اردیبهشت هم «نمایندگان استان‌ها و شهرستان‌ها که به منظور شرکت در مراسم تشییع جنازه‌ی اعلیحضرت رضاشاه کبیر به تهران آمده‌اند، به پیشگاه شاهنشاه شرفیاب شدند.» [۳۷]

گفتنی‌ست که در همان حال که علی شاهنده از سخنرانی در مشکین‌شهر به مناسبت خاکسپاری رضا شاه خودداری می‌کند «... سران عشایر سراسر ایران برای شرکت در آئین تشییع جنازه اعلیحضرت رضاشاه کبیر به تهران آمده بودند در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۹ در کاخ اختصاصی به پیشگاه شاهنشاه شرفیاب شدند.» [۳۸]

علی شاهنده نه تنها در جریان خاکسپاری رضا شاه در ایران، بلکه در تمام دوره‌ی خدمت در دادگستری، از اصل "استقلال قوه‌ی قضائیه" و استقلال رای قاضی پشتیبانی می‌کند و تاوان کردار خود را نیز می‌پردازد. همه جا، دست‌های مرئی و نامرئی در تک و تا هستند تا از "شر" او رهایی یابند. و بدین‌سان است که کوچ‌روی پیشه می‌کند: از مشکین شهر به خلخال، از خلخال به کاشان، از کاشان به خاش بلوچستان و از خاش به کرمانشاه فرستاده می‌شود. در همین کرمانشاه است که کودتای ۲۸ مرداد را می‌زیید به تاراج رفتن آزادی را می‌بیند و دلنگران برای رهبر نهضت ملی و پشتوانه‌ی بزرگ جنبش ضد دیکتاتوری مردم ایران.

(۶)

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و موج بلند سرکوبگری و اختناق فراگیر سیاسی، علی شاهنده که اینک دادیار دادگستری کرمانشاه است، نه با دخالت فرمانداری نظامی، که با خلافاکاری مقامات دادگستری و دادستان استان، دست به گریبان است.

«... پرونده‌ها را می‌فرستادند دادگستری. دادستان کرمانشاه گفته بود اینجا یک عده مصدقی هستند ممکن است پرونده‌های سیاسی را جور دیگر رسیدگی کنند. و به ارتش پیشنهاد کرده بود در نامه‌ای به دادگستری بنویسد گویا فرمانداری نظامی ابقاء شده است و بر این پایه‌ها هم پرونده‌ها را پس می‌فرستاد دادرسی لشکر.»

در کشاکش این ماجرا مرا هم منتظر خدمت کردند.» [۳۹]

شاید می‌دانستند که علی شاهنده به خودکامگی و بازداشت‌های خودسرانه‌ی حکومت نظامی تن نمی‌دهد و آنچه را که از دستش برمی‌آید برای نجات جان مبارزان، چه توده‌ای و چه غیر توده‌ای انجام می‌دهد. [۴۰] به هر رو میدان عمل او و کسانی چون او به شکل فزاینده‌ای تنگ تر می‌شود و سرانجام علی شاهنده سرخورده از دادگستری، کار قضاوت را وامی‌نهد و آخرهای سال ۱۳۳۳ یا اوایل ۱۳۳۴ به تهران بازمی‌گردد، درخواست پروانه‌ی وکالت می‌کند و به سلک وکلای دادگستری می‌پیوندد.

در سال ۱۳۳۵ ازدواج می‌کند؛ با مرسده کیمیا که بیولوژیست است و دانشگاه تهران را تازه به پایان برده است. مرسده به استخدام وزارت فرهنگ و سپس آموزش و پرورش در می‌آید و دبیر دبیرستان رشید یاسمی در شمیرانات می‌شود. چندی پس از اینکه سیامک و شیوا را به دنیا می‌آورد، مدیر مدرسه می‌شود و سپس بازرس وزارت آموزش و پرورش.

در این خانواده چهار نفره پدرسالاری جایی ندارد. علی، برخلاف گرایش چیره‌ی زمانه، با فرزندانش سیامک و شیوا مناسباتی برابر برقرار می‌سازد، در نگه‌داری و تربیت آن‌ها یار و همراه مرسده است و آزاداندیشی و آزادمثنشی به آن‌ها می‌آموزد؛ نیز از راه ادب کلاسیک فارسی و به ویژه حافظ که همواره با اوست.

در زندگی حرفه‌ای نیز راستی و درستی پیشه می‌سازد. از همکاری با دولت سر بازمی‌زند و طرح‌هایی را که پس از افزایش قیمت نفت بسیاری را به ثروت رساند، نمی‌پذیرد.

«با آنکه همکاران او در آن دوران تاراج به جاه و ثروت رسیده بودند، او دستی به پاک‌ی چشمه‌ی خورشید داشت. از مالکیت گریزان بود و آلوده‌ی مال و جلال نشد. همواره زمزمه می‌کرد که قرار در کف آزادگان نگیرد مال.» [۴۱]

(۷)

گرچه دور سیاست نمی‌گردد، خبرها را دنبال می‌کند و نسبت به رویدادهای ایران و جهان تحلیل دارد. وقت آزادش را با اهل ادب می‌گذراند. بیش از همه با شهریار و مهدی اخوان‌ثالث، نادر نادریور و فریدون توللی که بسیار دوست شان می‌داشت. گه گاه شعر هم می‌سراید و سروده‌هایش را در محفل‌های ادبی دوستانه می‌خواند. روح حساسش او را به هم‌آوازی با اهل درد فرامی‌خواند و همیاری و همبستگی با فروافتادگان و ستم کشیدگان. به مثل، خیر کشته شدن بیژن جزنی و یارانش را که در روزنامه‌های ۳۰ فرورین ۱۳۵۴ می‌خواند و دروغ را درمی‌یابد، آسیمه سر به پرس‌وجوی نشانی‌خانه‌ی میهن جزنی برمی‌آید که نه او را می‌شناسد و نه همسر انقلابی‌اش را. بی‌اعتنا به این که خانه را ساواک می‌پایید، به آنجا می‌شتابد و ساعتی را با سوگواران به همدردی می‌گذراند. [۴۲]

(۸)

با سست شدن زنجیرهای اختناق، علی شاهنده عضو هیئت مدیره کانون وکلای ایران می‌شود. نیز عضو هیئت مدیره جمعیت حقوق‌دانان ایران که در پائیز ۱۳۵۶ خورشیدی شکل می‌گیرد.

جمعیت حقوق‌دانان ایران را شماری از وکلای دادگستری برای دفاع از حقوق مردم در پیکار دموکراتیک علیه نظام اتوکراتیک شاه بنیان می‌گذارند. علی شاهنده، از سوی جمعیت حقوق‌دانان ایران، برای واقعیت‌یابی «حادثه‌ی مسجد جامع کرمان»، در مهر ماه ۱۳۵۷، در پیشاپیش هیئتی به کرمان می‌رود و گزارشی از این سفر تهیه می‌کند که نه تنها نمونه‌ی شهادت اخلاقی‌ست؛ که روشنگر رویداد تاریخی‌ست کمتر شناخته شده. برای درک و دریافت همه سوپه‌ی این رویداد، «حادثه‌ی مسجد جامع کرمان» را نخست از زبان دکتر مظفر بقائی کرمانی

می‌شنویم:

«ساواک یک عده‌ای را مجهز کرده بود و بیشتر هم از کولی‌ها... این‌ها را با چوب‌های کلفت که سرش هم آهن کوبیده بودند، مجهز کرده بودند و مردم که توی مسجد اجتماع داشتند می‌ریزند و چون وسیله‌ی نقلیه‌ی معمولی مردم متوسط کرمان دوچرخه است و تک و توکی موتور سیکلت، این‌ها در جلوی در شمالی مسجد جامع تعدادی دوچرخه و چیز بود («چیز»، تکیه کلام بقائی هم بود)، این‌ها را آتش می‌زنند و می‌روند روی پشت‌بام و دیوارهای مسجد و شروع می‌کنند به سنگ پرتاب کردن و بعد هم می‌ریزند مردم را می‌زنند و خیلی فاجعه بود. عکس‌های این جریان برای من رسیده بود و یک جایی صحبت شد. گفتم اگر فرصتی می‌شد که من این عکس‌ها را به شاه نشان بدهم، خیلی خوب بود... بعد رفتم و این عکس‌ها را هم برده بودم. توی یکی از تالارهای کاخ صاحبقرانیه، تالار بزرگی هست که یک شاه‌نشین دارد... بعد صحبت کرمان را پیش کشیدم و این عکس‌ها را نشان دادم و این عملی که شده و این چیزها، شاه گفت که شریف امامی این موضوع را تعقیب می‌کند... گفتم شریف امامی هیچ غلطی نمی‌کند. این هم از دهانم پرید، اصلاً. یعنی که نمی‌خواهند این کار را بکنند، خودشان می‌دانند کی کرده و تغییری هم نخواهد شد.» [۴۳]

به زمینه‌چینی‌های بقائی برای دیدار با شاه و سودایی که برای نخست‌وزیری در سرداشت، کاری نداریم و به پرسش و پاسخی که میان ناصر مهاجر و علی شاهنده گذشت، بسنده می‌کنیم:

«س: کمی پس از شکل‌گیری جمعیت حقوق‌دانان در جریان انقلاب، وقتی چماق‌داران ساواک به اجتماع مردم در مسجد جامع کرمان حمله کردند، قسمت‌هایی از مسجد را سوزاندند و شماری را زخمی کردند (۲۴ مهر ۱۳۵۷)، شما از سوی جمعیت حقوق‌دانان در راس هیئتی برای تحقیق درباره‌ی چند و چون ماجرا به کرمان رفتید. گزارش شما که در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان چاپ شد، در حالی که جمعیت داشت و به جزئیات می‌پرداخت، به صراحت اظهار می‌داشت که "طرح توطئه‌ی" حمله‌ی کولی‌های چماق‌دار به متحصنین مسجد جامع "در جلسه‌ای در استانداری با حضور آقای جهان‌بین معاون استانداری و [مجد علی] آرشام رئیس ساواک و رئیس شهربانی (سررتیب خانمرادی) و رئیس ژاندارمری و نماینده‌ای از طرف ارتش... پخته شده" است. این گزارش در عین حال به ملاها امتیازی نمی‌داد و برخلاف روش یک کلاغ چهل کلاغ رایج و دروغ پردازی‌های آیت‌الله صالحی کرمانی درباره‌ی "چند ده شهید" این حادثه، از آن چنین استنتاج می‌شد که در جریان این حمله‌ی به راستی وحشیانه، کسی کشته نشده است. هرچند جای تردیدی نمی‌گذارد که مهاجمین از اسلحه گرم و سرد استفاده کرده‌اند و خسارت زیادی به مسجد و ده‌ها مغازه و تجارتخانه وارد آورده‌اند.

ج: خوشبختانه کسی در جریان آن حمله که واقعاً وحشیانه بود، کشته نشد. اکنون با گذشت زمان، جزئیات ماجرا در خاطر نیست. به اسناد هم دسترسی ندارم، اما ما بی‌طرفانه به این واقعه رسیدگی کردیم و گزارش کارمان را به جمعیت حقوق‌دانان دادیم که در روزنامه‌های آن زمان منعکس شد. موردی که از خسارات سنگین این ماجرا به خاطر داریم، نوع آتش سوزی در یکی از تجارتخانه‌های شهر بود...

س: تجارتخانه‌ی عقابیان، فروشنده‌ی اتومبیل و دوچرخه که هرچه در محل داشت، دود شد و به آسمان رفت...

ج: در سوزاندن آنجا ماده‌ی خاصی به کار برده بودند؛ آنچنان که حریق به مغازه‌ها و ساختمان‌های مجاور سرایت نکرده بود.» [۴۴]

دو سه ماهی پس از هجوم به مسجد جامع کرمان، اهواز و دزفول میدان حمله‌ی نظامیان و چماق‌داران شدند. در ۲۷ دی ماه ۱۳۵۷، تانک‌ها و نفربرها، ده‌ها مغازه را ویران کردند و چند ده اتومبیل را له کردند. این بار نیز از سوی جمعیت حقوق‌دانان سه تن از وکلای دادگستری، علی شاهنده، زهره مجدزاده عاملی و مراد جان نوروززاده به همراه یک گروه پزشکی به سرپرستی دکتر امامی اهری، به دزفول و اهواز اعزام شدند؛ در تاریخ ۳۰ دی ماه ۱۳۵۷.



در راه بازرسی و تحقیق محلی (آبان ۱۳۲۹)
چشمه نزدیک ده خوجین - خنخال

سی سال پس از آن حمله‌ی بی‌رحمانه، علی شاهنده همچنان به یاد می‌آورد که:

«در ذرفول واقعاً حمله‌ی وحشیانه‌ای بود. نظامی‌ها به یکی از محله‌های شهر که فکر می‌کنم محله‌ی خانه‌های سازمانی بود، حمله کرده بودند [کوی چهارم آبان که منطقه‌ی مسکونی مهندسان کشاورزی و کارمندان آب و برق بود] همه چیز را کوبیده بودند. ما به بیمارستان هم رفتیم و با مجروحان ملاقات و گفتگو کردیم. آقای دکتر امامی اهری از جراحات آن‌ها، معاینه به عمل آورد... گزارش تحقیق ما به وسیله‌ی خانم مجدزاده، دکتر امامی اهری و من تنظیم شد و به جمعیت حقوق‌دانان و از آن طریق به دولت داده شد.» [۴۵]

سخنگوی جمعیت حقوق‌دانان ایران یک روز پس از این رویداد خونین اعلام می‌کند که «حداقل ۱۷ شهید شناسایی و ۶۳ نفر مجروح شده‌اند» [کیهان ۲۸ دی ۱۳۵۷]

(۹)

اوج‌گیری جنبش همگانی مردم ایران برعلیه دیکتاتوری شاه، علی شاهنده را باری دیگر به جوش و خروش می‌افکند. در راه پیمایی‌ها و تحصن‌ها شرکت می‌جوید و فریاد آزادی و عدالت اجتماعی سر می‌دهد. اما به سبب باور بنیادینش به اصل جدایی دین از دولت، با فرادستی آیت‌الله خمینی در جنبش ضد دیکتاتوری شاه، دچار نگرانی و دو دلی می‌شود. برگماری شاپور بختیار به نخست‌وزیری، شاهنده را به پشتیبانی از وی در برابر روحانیت واپسگرا می‌کشاند. این واقعه را سال‌ها پس از برافتادن شاه به آگاهی آخرین نخست‌وزیر شاه می‌رساند؛ در نامه‌ای خصوصی:

«من هیچ‌گاه از نزدیک با شما دیداری نداشته‌ام، اما همواره شما را مردی آزادی‌خواه، روشنفکر و معتقد به دموکراسی و جمهوری‌خواه شناختم و قبول نخست‌وزیری را در آن شرایط به عنوان تصمیمی شجاعانه برای نجات ایران تلقی کرده‌ام... من از ابتدای قبول نخست‌وزیری از جانب شما، بنابه استنباط شخصی خود، مدافع شما بودم و با وجود طعن و لعن دیگران از شما و دولت شما دفاع می‌کردم و معتقد بودم با تشکیل دولت از

جانب شما و برنامه‌ای که ارائه داده‌اید و در اجرای آن کوشا هستید، جنبش مردم به موفقیت دست یافته و سنگر مهمی را فتح کرده است و باید این سنگر تقویت شود و موضع جدید استحکام یابد. متأسفانه ارتجاع با استفاده از چهل نه تنها اکثریت بی‌سواد و نادان، که اقلیت به اصطلاح باسواد به قدرت رسید و دمار از روزگار همه درآورد. (در اینجا شاید بجا باشد که عقیده‌ی خود را در مورد جنبش مردم ابراز کنم که جنبشی بود اصیل، ضد استبدادی و با شعارهای مترقی منتها به وسیله‌ی خمینی و عمله و اکره‌ی او و ارتش آماده‌ی لومین‌ها سرکوب شد.» [۴۶]

از این‌روست که شاهنده در برابر جنبش حق‌خواهانه مردم ایران قرار نمی‌گیرد، از برچیدن سلطنت پهلوی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پشتیبانی می‌کند و به پیکار دموکراتیکی می‌پیوندد که در ضدیت با جریان واپسگرایان پا گرفته است. از جایگاه یک حقوق‌دان و مدافع حقوق برابر انسان‌ها با خیزش زنان در روزهای اسفند ۱۳۵۷ هم‌آواست. [۴۷] ۲۶ فروردین ۱۳۵۸ در گردهمایی زنان حقوق‌دان در سالن اجتماعات دادگستری تهران شرکت می‌کند و امر جمهوری اسلامی را در بازداشتن زنان از قضاوت محکوم می‌کند. از حامیان پیگیر سیاست اعتراض به رفتارهای زن‌ستیزانه‌ی حکومت است در کانون وکلای ایران و جمعیت حقوق‌دانان. در جریان گردهمایی زنان حقوق‌دان در دادگستری حضور دارد و در یک مصاحبه‌ی رادیو تلویزیونی اعلام می‌کند:

«در دامان مادران آگاه و آزاد است که فرزندان آگاه و آزاد تربیت می‌شوند و هرگونه تضييع حقوق زنان، خیانت مسلم به انقلاب است.» [۴۸]

در پی حمله سپاه پاسداران و نیروی دریایی خرمشهر به کانون فرهنگی خلق عرب (۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۸) که شماری کشته و زخمی برجای گذاشت، علی شاهنده از سوی جمعیت حقوق‌دانان ایران همراه هیئتی رهسپار خرمشهر و اهواز می‌شود تا به چند و چون این جنایت پی برد:

«... ما برای تحقیق ماجرای مربوط به کانون فرهنگی خلق عرب به اهواز و خرمشهر رفتیم... در اجتماعی از مردم که از رفتار ماموران استانداری در جریان آن حمله شکایت می‌کردند و آقای شبیر خاقانی هم حضور داشت شرکت کردیم و حرف‌های آن‌ها را شنیدیم. به ویژه نسبت به شیوه‌ی برخورد استانداری و ماموران استانداری نسبت به تخلیه‌ی کانون فرهنگی خلق عرب از ساختمانی که در تصرف داشتند، اعتراض و استنباطات خود را درباره‌ی اشتباهاتی که در این‌باره شده بود، توضیح و تذکر دادیم. ما متذکر شدیم که به نشانه و دلیلی مبنی بر جدایی‌خواهی مردم آنجا برنخوریم.» [۴۹]

این شهادت دلیرانه در برابر داستان "تجزیه طلبی" عرب‌های ایران که تیمسار دریادار سید احمد مدنی، استاندار خوزستان و نامزد ریاست جمهوری اسلامی ساخته و پرداخته بود؛ وحشت پراکنی نیروهای سرکوبگر را در خوزستان فروکاست.

کنگره‌ی کانون وکلای ایران در تهران به روزهای پنجم تا هشتم خرداد ماه ۱۳۵۸ که پیرامون نقش قوه‌ی قضائیه در تأمین آزادی و عدالت و امنیت اجتماعی و... برگزار شد، خشم حاکمان واپسگرا را برمی‌انگیزد و زمینه‌ساز "پاک سازی" گسترده و سرکوب وکلای آزادی‌خواه می‌شود. در این کنگره حقوق‌دانان برجسته‌ی کشور حضور دارند و از زاویه‌های گوناگون، پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی را نقد و نفی می‌کنند. علی شاهنده در سخنرانی خود بر این نکته انگشت می‌گذارد که:

«ما با حکومت چوپانی - گوسفندی مخالفیم. ما محتاج افراد آزادیم تا حقوق خود را بدانند و از آن دفاع کنند. استبداد و اختناق، خلاف شأن انسان است... وکیل دادگستری از حقوق همه‌ی اجتماع دفاع می‌کند. دفاع تازبانه‌ای ست بر گرده‌ی استبداد و جور و ستم. ضد آزادی را در تمام چهره‌هایش باید شناخت. سکوت نکنیم و نگذاریم بساط دیکتاتوری برقرار شود... قانون اساسی مملکت راه تنفس مردم است. با مردم بازی موش و گربه می‌کنند. در روزنامه پیش‌نویس قانون اساسی منتشر می‌کنند و بعد می‌گویند این قانون اساسی نبود. ما شدیداً به این موضوع معترضیم. قانون اساسی سرنوشت ماست. ما می‌خواهیم در سرنوشت خودمان دخالت داشته باشیم.» [۵۰]

با افزایش و گسترش اختناق، به ویژه پس از خرداد ۱۳۶۰ که همه تشکل‌های دموکراتیک و سازمان‌های مخالف جمهوری اسلامی آماج تاخت و تاز واپسگرایان حاکم قرار می‌گیرند، علی‌شاهده نیز همچون ده‌ها هزار دگراندیش، به زندگی مخفی روی می‌آورد.

هشتم بهمن ۱۳۶۰، ماموران مسلح رژیم برای دستگیری‌اش به دفتر و خانه‌اش هجوم می‌برند. برحسب تصادف خبر می‌شود و به زندگی مخفی روی می‌آورد؛ تا اواسط دی ماه ۶۱ در تهران. همراه با یکی از بستگانش تهران را به سوی کرمان ترک می‌کند. [۵۱] از آنجا به زاهدان و زابل می‌رود. به یاری قاچاق‌بران و با پای پیاده از مرز ایران و افغانستان می‌گذرد. «حدود ۱۲ ساعت پیاده راه رفتیم که همه‌اش در کوه و کمر بودیم. با زحمت بسیار در تاریکی، افتان و خیزان، شش عصر از ایران حرکت کرده بودیم. شش صبح مرز را پشت سر گذاشتیم و وارد جنوب افغانستان شدیم» [۵۲] از افغانستان به پاکستان می‌رود، پس از شانزده روز ویزای فرانسه دریافت می‌کند و به پاریس فرود می‌آید و تقاضای پناهندگی سیاسی می‌کند که «فورا موافقت شد». [۵۳]

(۱۰)

شیفته‌ی پاریس می‌شود و دل‌باخته‌ی زبان فرانسه که آن را به گونه‌ای روشمند می‌آموزد. خیابان‌گردی در این شهر زیبا یکی از سرگرمی‌هایش می‌شود. دوستان و بستگانی را که دارد نیز به خیابان‌گردی و راه‌روی با خود می‌کشاند. در اندیشه‌ی ساماندهی یک همگرایی پایدار و «تشکل وسیع» است، نیرویی جدی و جدا از مجاهدین خلق و مولفین‌شان از یک سو و سلطنت‌طلب‌ها و هم‌پیمانان‌شان از دیگر سو.

در سال ۱۳۶۲، همان هنگام که جمهوری اسلامی ایران پروانه‌ی وکالت ۵۷ نفر از وکلای دادگستری را - از جمله علی‌شاهده - با برچسب "ضد انقلاب" و "ضدیت با اسلام و مسلمین" باطل می‌کند و اعلام می‌دارد «هیچ نهادی نباید این "عناصر ناصالح" را استخدام کند»، [۵۴] شاهنده و تنی چند از همان ۵۷ تن (حسن نزیه و عبدالکریم لاهیجی) همراه با علی‌اصغر حاج سیدجواد، شالوده‌های همگرایی پاره‌ای از «افراد، گروه‌ها و نیروهای ملی و مترقی» را می‌ریزند. سپس در هم‌اندیشی با شماری دیگر، در ۱۶ آذر ماه ۱۳۶۲، «بیانیه‌ای» منتشر می‌کنند که پایه‌ی فکری - سیاسی سازمان جمهوری‌خواهان ملی ایران می‌شود. در آن بیانیه از جمله آمده است:

«انقلاب مردم ایران بی‌شک برخاسته از استبداد نظام سلطنتی و کلیه آثار تبعی آن، یعنی فساد اجتماعی و اقتصادی و فقر فرهنگی و وابستگی حکومت به سیاست‌های استعماری بود. انقلاب بهمن ۱۳۵۷ مولود انفجار نارضایتی و عصیان اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران از فراگیری فساد و ظلم و استبداد و اختناق در همه‌ی ضوابط قانونی و روابط غیر قانونی حاکم بر جامعه‌ی ایران بود؛ همان‌گونه که سرکوب کلیه احزاب سیاسی، سندیگاه‌ها، کانون‌ها، شخصیت‌ها و نیروهای ملی و مترقی و آزادی‌خواه در دوران طولانی استبداد و اختناق و خودکامگی و فساد، سلطه‌ی استبداد و ارتجاع مذهبی را میسر ساخت...»

... مبارزان و فعالان و نیروهای ملی و مترقی و آزادی‌خواه ایران، چه در داخل و چه در خارج از کشور باید با پشتکار و پیگیری بکوشند تا بر اساس یک توافق جدی و یک تفاهم اصولی، همه‌ی افراد و گروه‌ها و نیروهای ملی و مترقی و جمهوری‌خواه را گرد آورند و زیر لوای سه اصل جدایی‌ناپذیر آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی با حفظ هویت سیاسی و سازمانی، خود را همسو و هماهنگ سازند...

... امضاءکنندگان [۵۵] این بیانیه با مسئولیتی که در این لحظات خطیر تاریخ ایران احساس می‌کنند، تصمیم گرفته‌اند مساعی خود را در جهت پی‌انداختن چنین تشکل وسیعی بر اساس اصول عمده و اساسی زیر به کار بندند:

«استقرار حاکمیت ملی و حق شرکت و نظارت مردم در تأسیس و عملکرد نهادهای سیاسی و اجتماعی و

اقتصادی در نظام جمهوری ایران تحقق خواهد یافت. جمهوری ایران بر اساس نظام دموکراسی پارلمانی، اصل تفکیک قوا، اصل تنوع عقیده، مذهب و مسلک، تأمین و تضمین حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی مندرج در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و میثاق‌های ضمیمه‌ی آن استوار است. جمهوری ایران بر اساس جدایی دین از حکومت استوار خواهد بود بدون اینکه پیروان هیچ مذهب و مسلکی را از حق دخالت در سیاست باز دارد. در جمهوری ایران، زن و مرد از حقوق مدنی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مساوی و مشابه برخوردار خواهند بود. جمهوری ایران بر اساس عدم تمرکز قدرت استوار خواهد بود.» [۵۶]

تلاش برای آنکه سازمان جمهوری خواهان ملی ایران راهی میان میلیون‌های ایرانی از وطن گریخته باز کند و به یک جریان نیرومند سیاسی فرارویانده شود، به جایی نمی‌رسد و این تجربه نیز پس از کوشش‌هایی، نافرجام می‌ماند. اما در روند واگرایی و پیش از جداسری، علی شاهنده به ابتکار شخصی، به کاری دست می‌یازد که بازگفتنی‌ست. در «نامه‌ای کاملاً خصوصی» به شاپور بختیار که به آن اشاره رفت، ابتدا به بررسی کارنامه‌ی سیاسی منفی وی و نهضت مقاومت ملی ایران در تبعید می‌نشیند و سپس پیامدهای پافشاری وی را در همکاری با سلطنت‌طلبان برمی‌شمارد:

«اما قبول رژیم سلطنتی اگرچه مشروط از جانب شما: ۱) بین شما و بسیاری از طرفداران شخص شما که قلباً جمهوری خواه هستند با سایر جمهوری خواهان جدایی انداخت. ۲) چون نه شما و نه اکثر دوستان وفادار شما که از ایران با شما همکاری داشتند و همچنان وفادارانه در کنار شما هستند، هیچ‌یک به معنای واقعی سلطنت خواه نیستند، نتوانستید با جناح سلطنت‌طلبان یکدست و یکپارچه شوید و نتوانستید قلباً سلطنت را تایید و با آن‌ها و بازمانده‌های خانواده‌ی معلوم‌الحال پهلوی همکاری و همگامی کنید و حتا با آن‌ها به معارضه برخاستید و در نشریات خود پرده از بسیاری از جنایات و خیانت‌های رژیم سلطنتی برگرفتید و لذا نه توانستید با سلطنت‌طلبان بمانید و نه رسماً و آشکارا به جمهوری خواهان پیوستید. در این میان نه تنها خود و سازمان خود را از موقعیتی که می‌توانست در این مقطع حساس زمانی در تشکل ایرانیان مقیم خارج و به تبع آن در داخل ایران و مبارزه‌ی موثر با رژیم کنونی به دست آورد محروم کردید، بلکه تمامی اوپوزیسیون (جز سلطنت‌طلبان و و پهلوی خواهان که به هر روی جدا می‌مانند) فرصت‌ها و امکانات بسیاری از دست داد. ۳) به فرصت‌طلبان، افرادی فاسد و بدنام و بی‌اعتقاد امکان دادید که برای استفاده از امکانات مالی که در اختیار داشتید- با تظاهر به طرفداری از شما به سازمان شما روی آوردند- هم از کمک‌های مالی بی‌دریغ شما بهره‌مند شدند و هم به اعتبار سازمان شما لطمه‌های جدی بزنند (خوشبختانه تا آنجا که شنیده‌ام اخیراً بسیاری از آن‌ها را از خود رانده‌اید).

باری اکنون نیز معتقدم که اگر با شهامتی که تاکنون از خود نشان داده‌اید فصل تازه‌ای در فعالیت سیاسی خود و در مبارزه‌ی نهضت مقاومت ملی بگشایید و به عنوان یک جمهوری خواه و به همراهی شخصیت‌های مورد قبول و باارزشی که در کنار خود دارید (و تصور می‌کنم از این تصمیم استقبال خواهند کرد) نهضت مقاومت ملی را طرفدار جمهوری و پایگاه جمهوری خواهان اعلام کنید (امیدوارم چنین کنید). وگرنه، دست‌کم با طرح اصل حاکمیت ملت به عنوان هدف مشترک مبارزه و مسکوت گذاشتن نوع حکومت در راه همگامی و همکاری با سایر سازمان‌ها و گروه‌های معتقد به حاکمیت ملت، فعالانه قدم گذارید. با کمی مقاومت و گذشت‌های متقابل، تشکل جمهوری خواهان یا دست‌کم هواخواهان و معتقدان به حاکمیت ملت، اگر نه در سازمانی واحد، دست‌کم در جبهه‌ای قوی و کارآمد میسر خواهد شد که در داخل ایران نیز آثاری انکار ناپذیر خواهد داشت. موقع حساس است و مسئولیت شما سنگین.» [۵۷]

پاسخ شاپور بختیار به نامه‌ی علی شاهنده از روی ادب است. رهبر نهضت مقاومت ملی به یادآوری «اصول عقاید» دیرین خود بسنده می‌کند و با پیش کشیدن اصل حاکمیت مردم، از بیان باور سیاسی خود به نهاد سلطنت و یا جمهوریت سرباز می‌زند:

«مسئله‌ی جمهوری یا مشروطه‌ی سلطنتی یک اصل حیاتی برای آینده ایران نیست. صحبت از چگونگی جمهوری و مشروطه است. مهم محتوای رژیم‌هاست. بدین معنا که آیا رژیم مذکور احترام به رای مردم می‌گذارد یا نه. حقوق اقلیت محفوظ است؟ و یا به سبک آریامهری و ولایت فقیه مردم باید تحمل تمام خودکامگی‌های حکومت را بکنند. مردم حق دارند که فرم حکومت‌شان را سلطنتی مشروطه و یا جمهوری انتخاب کنند. پس اگر

من و شما حاکمیت ملت را قبول کردیم (اصل ۲۶ قانون اساسی) غوغای جمهوریخواهی و سلطنت‌طلبی باید فروکش نماید.» [۵۸]

(۱۱)

علی شاهنده پس از جدایی از جمهوریخواهان ملی ایران، همان منطقی را پی می‌گیرد که پس از گسست از حزب توده و «اعلامیه انصراف از تاسیس جمعیت سوسیالیست توده ایران» پی‌گرفت؛ پایبندی به اصول درج شده در بیانیه‌ی مشترک و تلاش برای تبلیغ و ترویج آن اصول در میان ایرانیان آزادی‌خواه و دگراندیش. این بار دبیری نشریه‌ای به او سپرده نمی‌شود. یاران و همراهانی هم‌دل ندارد. از این رو پاریس را که دلدارانه دوست داشت ترک می‌کند و به استکهلم می‌رود. در این شهر، بیش از همیشه به نگارش روی می‌آورد. پیوسته می‌خواند و می‌نویسد، و نوشته‌هایش را برای نشریه‌های فارسی زبان که در اروپا و آمریکای شمالی انتشار می‌یابند، می‌فرستد؛ نامه‌ی آزادی‌خواهان، جمهوری، راه آزادی، نگین، آرش، میهن، مهرگان، پیام آزادی و... نام پاره‌ای از نوشته‌هایش گویاتر از آن است که نیاز به مکت داشته باشد؛ قانون اساسی جمهوری اسلامی راه بند حاکمیت ملت است؛ حکومت دینی با دموکراسی سازگاری ندارد؛ نگاهی به قانون اساسی نظام موسوم به جمهوری اسلامی؛ استقلال حق است و حق مفهومی انسانی است؛ درباره‌ی مسائل ملی، ملیت و ملی‌گرایی؛ دو تلقی بنیادی از بشر و حقوق بشر؛ چرا جمهوری؛ درباره‌ی دموکراسی؛ ضرورت وحدت آزادی‌خواهان برای مبارزه در راه استقرار دموکراسی؛ با گفت و شنود مسائل را روشن‌تر کنیم؛ ملی چیست و کیست؛ دین نه نیازمند حکومت و نه ابزار قدرت‌نمایی بشر...

نوشته‌های علی شاهنده را چند مفهوم بنیادی در علوم سیاسی و اجتماعی به هم پیوند می‌دهد: «حقوق اساسی مدرن»، «حقوق بشر»، «لائسیته»، «دموکراسی» و «عدالت اجتماعی». مفهوم «دموکراسی» پیوند دارد با مفهوم «ملت» در معنای سیاسی نوین آن؛ قانون اساسی مدرن، برآمده از «میثاق ملت» است برای بنیان نهادن «حاکمیت ملی» و «حاکمیت ملی» پشتوانه‌ی حقوق ملت. این درک مدرن و باز از مفهوم «ملت» و «دموکراسی» و باور به حق حضور همگان در جامعه‌ی مدنی و فضای سیاسی، در سیاست عملی به روشی می‌انجامد به همان اندازه مدرن و باز و شفاف؛ حق با وظیفه گره می‌خورد، وظیفه‌ی هر گرایش فکری و سیاسی و اجتماعی‌ست که خود را متشکل کند و همسو با مؤلفین خود در پیکار دموکراتیک شرکت جوید. و از آنجا که همه‌ی گرایش‌ها و گروه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، حق تشکل و حق حضور در سپهر عمومی دارند، تبدیل شدن تشکل‌های سیاسی (سازمان و حزب و جبهه) به بنگاه‌های خصوصی زد و بندهای پنهان، درهم ریختن دیدگاه‌ها و مه‌آلود کردن افق سیاست، پذیرفتنی نیست.

نوشته‌های علی شاهنده نظمی منطقی دارند و استحکام درونی و قدرت استدلال، سمت و سوی تحلیل‌هایش به مداری بالاتر از سیاست روز میل می‌کند. حتا آنجا که سیاست روز بن‌مایه نوشته است، از دشنام و تخطئه، تهدید و توهین‌نشانی نیست. این نیز شاید میراث اندیشه نو باشد که همواره به خوانندگان خود اطمینان می‌داد:

«... در تمام نوشته‌های خویش روش سنگین و منطقی خود را ادامه خواهد داد و هیچ هدفی جز بالا بردن سطح پرورش اجتماعی خوانندگان خود نخواهد داشت. اندیشه نو نه تنها با نهایت دقت و توجه به هرگونه انتقاد منطقی و غیرمغرضانه‌ای گوش فرا خواهد داشت، بلکه مشتاقانه خواستار چنین انتقادهایی است تا در پرتو آن از نقائص خویش بکاهد و راه تکامل خود را هموارتر سازد.» [۵۹]

(۱۲)

در سال ۱۳۶۹ بر آن می‌شود که کتاب گاندی و مارکس نوشته‌ی اندیشمند هندی، کریشر لعل ماشرو والا را همراه پیش‌گفتار مشروح وینوبا بهاو که به انگلیسی نوشته شده بود و اف. دیدیه آن را در سال ۱۳۳۵ به فرانسه

ترجمه کرده بود، به فارسی برگرداند. [۶۰]

«چون جای آن را در گنجینه‌ی ادبیات سوسیالیستی ایران خالی دیدم، با آنکه دستی در ترجمه نداشتیم و ندارم، پس از چندی به ترجمه‌ی آن از زبان فرانسوی به فارسی دست زدم و آن را در سال ۱۳۶۹ به پایان بردم...»

... هدف اصلی من ترجمه‌ی متن و محتویات کتاب با رعایت درستی و امانت و روانی بود و هست (و امیدوارم موفق شده باشم)، نه بیان نظرات خود. اشاره به این نکته نیز تصور می‌کنم به جا باشد که من بنا به روحیه‌ی فردی و خصوصیات شخصی‌ام به زندگی کمونیستی گرایش دارم؛ اما تحقق جامعه‌ی کمونیستی را در شرایط کنونی و چشم‌انداز آتی ممکن نمی‌بینم و به پیشگویی و علوم خفیه نیز باور ندارم...

باری برای بشریتی که اکنون در برابر مسائلی سخت پیچیده و در معرض مسائلی سخت جانگاہ قرار گرفته است، این کتاب می‌تواند نکته‌ها و پرسش‌های بسیار برانگیزد و به اندیشیدن، جستجو و یافتن پاسخ‌های کارساز و سرنوشت‌ساز یاری رساند. [۶۱]

کتاب را برای چاپ به ایران می‌فرستد. کتاب تا مدت‌ها در وزارت ارشاد اسلامی خاک می‌خورد و سرانجام نیز اجازه‌ی انتشار نمی‌گیرد.

(۱۳)

چندی پس از انتشار طرحی نو (ناشر افکار شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران)، به همکاری با آن ماهنامه برمی‌آید که هدفش:

«تلاش برای دامن زدن به مباحث تئوریک است در زمینه‌ی تحقق سوسیالیسم... تلاش برای ارائه‌ی طرح‌هایی که در انطباق با ظرفیت‌های جامعه‌ی کنونی ایران قرار دارند، آن هم برای دستیابی به عدالت اجتماعی بیشتر و آزادی‌های اجتماعی و فردی بیشتر... بنابراین در این زمینه به دانش و خرد همه‌ی ایرانیانی که خود را هوادار سوسیالیسم می‌دانند و خواهان تحقق ایرانی دموکراتیک هستند، نیاز داریم... ما از همه‌ی ایرانیان اندیشمند و هوادار سوسیالیسم می‌خواهیم که با طرحی نو همکاری نموده و این نشریه را به تریبونی بدل سازند که در آن افکار و برداشت‌های آن دسته از سوسیالیست‌های چپ ایران که تحقق جامعه‌ی دموکراتیک را پیش‌شرط ضروری تحقق جامعه‌ی سوسیالیستی می‌دانند بتواند بدون هرگونه محدودیت و سانسوری انعکاس یابد.» [۶۲]

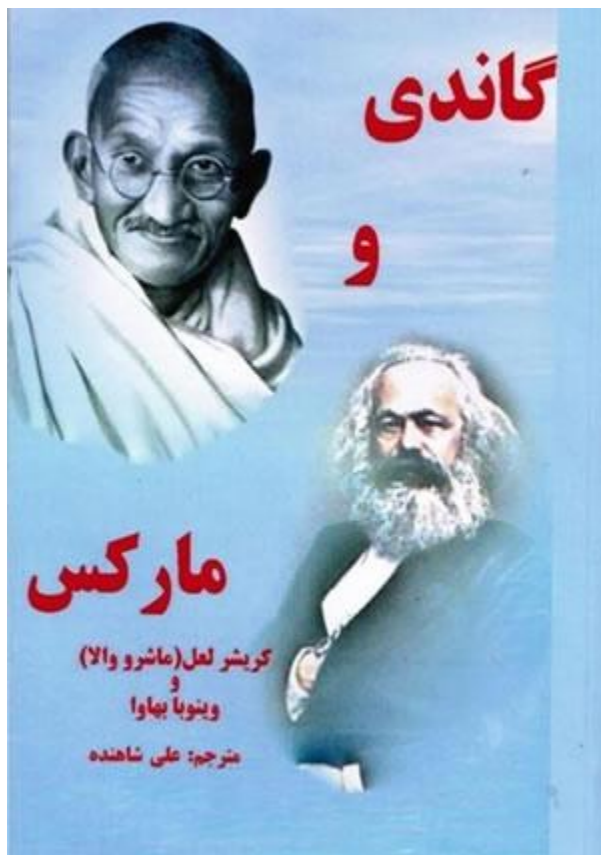
علی شاهنده که از همان سال ۱۳۲۶ خود را یک «سوسیالیست چپ» می‌دانست از شماره‌ی ۲۹ طرحی نو یکی از پایه‌های استوار این ماهنامه‌ی سوسیالیستی می‌شود. نخستین نوشته‌اش در نقد مسئله‌ی ملی و خودمختاری‌ست. به سان همه‌ی کسانی که به بافت چند ملیتی ایران باور ندارند و «مسئله‌ی ملی» و «مشکل قومی» در کشور ما را به رسمیت نمی‌شناسند، تاکید بر «ستم ملی» و «خودمختاری» را فروپاشاندن «بذر دشمنی... و تحریک حس کینه و انتقام بین مردم مناطق گوناگون کشور» می‌پندارد، «... مانع اتحاد و یکپارچگی آن‌ها در مبارزه علیه ستمگری و بهره‌کشی...» [۶۳] که «به همبستگی لازم برای مبارزه با استبداد و ارتجاع و استقرار دموکراسی و سوسیالیسم زبانی جدی می‌رساند». [۶۴] از آنجا که ریشه‌ی نابرابری و تبعیض قومی را در ایران به الگوی شکل‌گیری دولت مدرن در جامعه ما پیوند نمی‌داد، گمان می‌کرد با پیروی از سیاست تمرکززدایی، برپاسازی دولت نامتمرکز، به راه انداختن انجمن‌های ایالتی و ولایتی و برقرار ساختن گونه‌ای «خودگردانی محلی» مسئله‌ی شهروندان کرد، عرب، بلوچ و ترکمن ایرانی حل می‌شود. در نقد کمونیست‌های ایرانی هوادار «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» و «خودمختاری»، تفسیر ویژه‌ای از لنین به دست می‌دهد و دیدگاه کارل مارکس را پیش می‌کشد «... که مسئله‌ی ملی نسبت به مسئله‌ی کارگری دارای اهمیت فرعی‌ست.» [۶۵] با این همه روحیه‌ی دموکرات‌منش‌اش او را به آنجا می‌رساند که پیشنهاد کند:

«چون [مسئله] با سرنوشت اگر نه همه، با اکثر مردم آن سرزمین (کشور)، دست‌کم اکثریت مردم آن ناحیه

بستگی دارد باید مورد موافقت اگر نه اکثریت مردم آن سرزمین، بلکه مورد موافقت دست‌کم اکثریت مردم آن ناحیه و منطقه باشد، نه فردی یا گروهی یا اقلیتی از آنها. در این صورت تحقق این شروط مستلزم آزادی بیان عقیده و تبلیغ آن است و رای‌گیری در انتخابات یا رفراندومی در جو آزاد و بی‌بیم و هراس و هر دو مستلزم استقرار دموکراسی‌ست. بنابراین وظیفه‌ی مبرم هواخواهان جدایی‌مقدمتا مبارزه برای استقرار دموکراسی‌ست.» [۶۶]

دید باز و باور بی‌چون و چرایش به گفتگوی منطقی با ذهن سرد، سبب می‌شد همواره به دوستان جزم‌اندیش کمونیست‌اش یادآور شود که:

«... باید مسئله را منطقی و منصفانه و جستجوگرانه با آرامش و بی‌حمله و هجوم و تهمت و ناسزا تنها برای بهتر فهمیدن و بهتر شناختن و یافتن راه حل بهتر شکافت. کاراکتر ممیز و شاخص چپ، پویایی و حرکت به پیش است که مستلزم دید علمی، جستجوگری، زندانی نکردن خود در چهارچوب هیچ پیش‌داوری، حکم پیش‌ساخته و جزمی، چه به اعتبار محتوای آن و چه به اعتبار گوینده‌ی آن و بهره‌گیری از تجربه‌ها و آزمایش‌ها و آمادگی برای قبول اشتباه با شهامت و بی‌پروایی و انتخاب راه درست است. ایده‌ها و ایدئولوژی‌ها در عرصه‌ی عمل محک می‌خورند و از صافی آزمایش می‌گذرند و هم پالوده و هم غنی می‌شوند. تصور ازلی و ابدی و جهان‌شمول بودن هر حکمی نشانه‌ی کاهلی و توهین به خرد انسانی است و از این روی شک در جهان علم از چنین اهمیت و اعتبار برخوردار است.» [۶۷]



رای زنی نویسندگان بیانیه‌ی جمهوری اسلامی، جمهوری لائیک و جایگاه ما با علی شاهنده در بهار ۱۳۸۰، در دل این اهل عمل دورافتاده از کانون تکاپوهای سیاسی، نور امیدی روشن می‌کند. بند چهارم بیانیه‌ای که قرار است در آستانه‌ی هشتمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران در پاریس انتشار یابد و در دومین دوره‌ی دولتمداری سید محمد خاتمی، سر‌آغاز مرحله‌ی دیگری از کُنشگری سیاسی علی شاهنده می‌شود که چهارچوب پیشنهادی بیانیه‌ی ۳ خرداد سال ۱۳۸۰ پاریس را زمینه‌ی همواری بر حرکت رو به پیش و پویای چپ می‌انگارد:

«برچیده شدن بساط حکومت خودکامه‌ی دینی در گرو پدید آوردن جانشینی دموکراتیک است. پیکار دموکراتیک زنان و مردان آزادی‌خواه، جایگاه شایسته‌ی خود را در جبهه یا جبهه‌های دیگری جدا از جبهه‌ی محافظه‌کاران و یا اصلاح‌طلبان حاکم بازمی‌یابد.» [۶۸]

شاهنده دیگر بار سرشار از شور و شوق است. در روزهای نخست اردیبهشت ۱۳۸۰ رهسپار آمریکا می‌شود تا در کنفرانس تجربه‌ی مصدق در چشم‌انداز آینده‌ی ایران شرکت کند که به همت زنده‌یاد هوشنگ کشاورز صدر و حمید اکبری سازمان یافته بود و طیف گسترده‌ای از پژوهشگران و کنشگران سیاسی را گردآورده بود. او لوایح قانونی دکتر مصدق و ریشه‌های اجتماعی و آرمانی آنها را وارسی؛ با نگاهی نو:

«لوایح قانونی دکتر مصدق جلوگاه دو رگه‌ی اصلی شخصیت اوست: یکی خصوصیات اخلاقی او و دیگری آرمان‌های انسانی و عدالت‌خواهانه‌ی او... جلوگاه... آرمان‌های انسانی او در آخرین تحلیل به دو عنصر خلاصه می‌شود: وطن‌دوستی واقعی و عشق به عدالت.

او وطن‌دوستی است در معنا و مفهوم واقعی آن... که رکن اساسی آن انسان‌ها هستند، نه سرزمین. چنان که انسان بی‌وطن قابل تصور است، اما وطن بی‌انسان متصور نیست. وطن آمیزه‌ایست از سرزمین و انسان‌هایی که نسل‌ها با کار و کوشش خود آن را برای زندگی خود ساخته و پرداخته‌اند و «وطن» کرده‌اند. بنابراین وطن‌دوستی آمیزه‌ایست از دوست داشتن وطن و هموطنان. عشق به آب و خاک وطن فارغ از عشق به هموطنان، در مقوله‌ی عشق به مالکیت شخصی و بهره‌کشی مالکانه است؛ چه در محدوده و قلمرویی کوچک و چه در وسعت یک کشور و واجد هیچ افتخاری نیز نیست.» [۶۹]

در بازگشت از ایالت متحده، چشم شاهنده روشن می‌شود به ترجمه‌ی سوئدی رساله‌ی «درباره‌ی جرم و مجازات در ایران» که ره‌آورد هم‌نویسی اوست با دکتر سعید محمودی، استاد حقوق بین‌الملل و رئیس دانشکده‌ی حقوق دانشگاه استکهلم. پیشنهاد نگارش رساله را دکتر محمودی داده بود؛ برای بررسی تطبیقی مفهوم حقوقی «جرم» و «مجازات» در ایران پیش و پس از انقلاب ۱۳۵۷. در بیان چرایی نگارش این رساله می‌خوانیم:

«از پس انقلاب ۱۳۵۷، کل نظام قضایی ایران دستخوش دگرگونی‌های گسترده‌ای شد تا با نظم و نظام سنتی اسلامی منطبق گردد. بدون تردید بنیادی‌ترین این دگرگونی‌ها بازنویسی تمام قانون مجازات بود. آن قانون مجازات (متاثر از غرب) پیش از انقلاب با قانون مجازات شامل و کاملی جایگزین شد که در کلیات و جزئیات برآموزه‌های دینی اسلامی شیعی پایه‌گذاری شده که به نوبه‌ی خود برگرفته‌ی آموزه‌های صد ساله درباره‌ی جرم و مجازات براساس قرآن و دیگر منبع‌های قضاوت اسلامی‌ست. هدف از این بررسی کوتاه گزارش و نشان دادن شمایی کلی از حکم‌های مجازات در ایران امروز است. به آن بخش‌هایی پرتو افکنده شده‌است که برای حقوق‌دانان و مقام‌های تصمیم‌گیرنده در شمال (اسکاندیناوی) می‌تواند قابل توجه و مهم باشد.» [۷۰]

از این پس اما بیشتر توش و توان علی شاهنده در راستای راه‌اندازی جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک است. در نشست این رنگین‌کمان گسترده‌ی کوشندگان سیاسی و روشنفکران تبعیدی که در روزهای ۱۴ و ۱۵ تیر ۱۳۸۳ در پاریس برگزار می‌شود شرکت موثر دارد و رساله‌ای پیش‌کش نشست می‌کند درباره‌ی جنبش مشروطه‌خواهی و ارزش‌های دموکراتیک. در نخستین گردهم‌آیی سراسری این جنبش در ۱۳ تا ۱۵ شهریور ۱۳۸۳ حضور دارد. بندهای سند سیاسی را که این گردهمایی به تصویب می‌رساند، می‌ستاید؛ جز آنچه در فصل مسئله‌ی ملی آمده است. با حفظ انتقاد و با نارضائی اما به خواست شماری از دوستان برگزارکننده، نامزد عضویت در شورای هماهنگی جمهوری‌خواهان لائیک و دموکرات می‌شود، و با رای بالایی به عضویت شورا در می‌آید. اما همکاری بیش از چند ماهی نمی‌پاید و ناهماهنگی‌های فکری و نیز پاره‌ای رفتارهای سیاسی و حرمت‌شکنی‌ها سبب کناره‌گیری وی از شورا می‌شود و همکاری بیش از پیش با طرحی نو. پس از آن تجربه است که با «کمونیست‌های جزم‌گرا» مرز می‌کشد و سوسیالیست‌ها را به هم‌گرایی و هم‌زبانی فرامی‌خواند؛ به امید فرارویاندن «چپ» به یک قطب اثرگذار سیاسی.

«من بر این عقیده‌ام که چپ در صورت قرار گرفتن در جایگاه واقعی خود، از پایگاهی قوی و موثر برای پیش‌برد اهداف مردمی خود بهره خواهد داشت...»

برای دستیابی به زبان مشترک و یگانگی پایگاه «چپ» که هدف اصلی این نوشتار است، کاوشی در معنی و مفهوم کمونیسم بجاست (و بدیهی است که این تلاش هنگامی ثمربخش خواهد بود که علاقمندان آن را پی‌گیرند و کمبودها و اشتباهات این نوشته را روشن‌گرانه تذکر دهند). کمونیسم چیست، کمونیست کیست و نظام کمونیستی چگونه نظامی است؟ با مراجعه به «مانیفست کمونیست» و «ایدئولوژی آلمانی» آن را جستجو کنیم... در «مانیفست» واژه‌ی «کمونیسم»، «کمونیست» به دو معنی و مفهوم مطرح شده است. ۱) مطلق چپ ۲) طیفی با هدف غایی نظام اشتراکی و در چهره‌ی «حزب کمونیست»...

هر دو «چپ» از یک پایگاه حرکت می‌کنند و یک نقطه عزیمت دارند. اما از جهت استراتژی و به‌ویژه تاکتیکی، از همان آغاز از هم جدا می‌شوند و حتا چه بسا ناگزیر در برابر هم می‌ایستند. برای «چپ» مطلق، هدف غائی

وجود ندارد و حرکت گام به گام و هدف پایگاه بعدی است (که ممکن است یکی از آن پایگاه‌ها هم نظام کمونیستی باشد) و لذا راه میان‌بر وجود ندارد. اما برای «کمونیست‌ها» نظام کمونیستی هدف غائی و پایگاه آخرین است. لذا چشم به آن دارند و با تنظیم دوربین خود آن را جلو و عقب می‌برند و برای هر چه زودتر دسترسی به آن، راه میان‌بر جستجو (و به تصور خود) برمی‌گزینند و در نتیجه «زمان حال» را فدای «آینده‌ی خیالی» می‌کنند و نه تنها از انجام وظایف خود برای متحول کردن جامعه باز می‌مانند، بلکه در این بیراهه‌ها نسل‌های متوالی یکی پس از دیگری قربانی شده و می‌شوند...

چپگرایی یعنی تکاپوی مداوم برای بهروزی بشر به‌ویژه حمایت از حقوق و حیثیت زحمتکشان و محرومان و به دور از هر گونه جرمیت و طرح پیش ساخته. فاصله گرفتن از این آزادی اندیشه و عمل، ثمری جز باز کردن راه استبداد ندارد. نگاه نکردن به تاریخ و جامعه‌ی اطراف خویش و چشم دوختن به آینده‌های خیالی، صرف نکردن نیروها برای دستیابی به اهداف مطلوب و ممکن و هدر دادن آن‌ها در راه ناکجاآبادی که از بطن خیالپردازی‌های ایدئولوژیک در آمده است تاکنون بیشترین لطمه را به نیروهای چپ زده است. شعار برچیده شدن دولت مسئله‌ی اساسی قدرت جامعه را حل نمی‌کند و نادیده گرفتن مشکل فقط راه را برای تحمیل بدترین راه حل‌ها باز می‌کند. خیال برچیدن تقسیم کار از جامعه نیز آزادی در پی نمی‌آورد بلکه فقط اسباب زورگویی مرجعی را فراهم می‌کند که در عمل تقسیم کار در جامعه را بر عهده دارد.» [۷۱]

نقد محمود راسخ یکی از اعضای شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران به نوشته‌ی علی‌شاهنده و بررسی سنجش‌گرانه‌ی برداشت‌های وی از مارکس، مارکسیسم، کمونیسم و «مانیفیست حزب کمونیست»، سخنان بی‌پرده و بی‌پیرایه‌ی علی شاهنده را به همراه آورد که در سه شماره پی در پی طرحی نو انتشار یافت و به جدلی تند میان وی و محمود راسخ انجامید. شاهنده از آن پس نسبت به طرحی نو دل‌سرد شد، هرچند که یکسره از آن روی برنیتافت، مناسبات دوستانه خود را با شماری از اعضای شورا نگاه‌داشت. آخرین نوشته‌اش در آن نشریه تاریخ تیر ۱۳۹۰ را بر خود دارد و جستاری در رابطه با مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز، قهر و خشونت نام گرفته است. [۷۲] در این زمان از جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک هم که فرایند فروپاشی را از سر می‌گذراند، گسسته بود

(۱۴)

شاید بشود گفت علی شاهنده از سال ۱۳۹۰ یعنی هنگامی که به ۹۰ سالگی پا گذاشت، زندگی بازنشستگی پیشه ساخت. از کار سیاسی کناره گرفت. رویدادهای ایران و جهان را البته پی می‌گرفت؛ با حیرت و حسرت از گشتن چرخ روزگار، به حاشیه رانده شدن جنبش‌های آزادی خواه و به میدان آمدن داعش و القاعده و بوکوحرام. سبب این دگردیسی را در نمی‌یافت و تاب و توش آن را هم دیگر نداشت که در این باره به پژوهش بنشیند.

چونان دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به موسیقی و ادبیات و شعر می‌پرداخت؛ بیش از همه به حافظ و غزل‌های حافظ. در حاشیه‌نویسی‌ها و یادداشت‌هایش، نکته‌ها می‌بینیم درباره‌ی معنای غزل‌ها، دقت در واژه‌ها و کاربست مفهوم‌ها. پرسش‌های هوشمندانه پیش می‌کشید درباره‌ی این یا آن بیت در بررسی تطبیقی نسخه‌ها، اشتباه نسخه‌برداران یا دست‌کاری مصححان؟

جز حافظ به دیگر شاعران نیز می‌پرداخت؛ ایرانی و فرانسوی. یک چندی در اندیشه‌ی برگردان یکی از دفترهای شعر ژاک پرهور ((Jacques Prevert است. چند تایی هم از شعرهای او را به فارسی برمی‌گرداند. خود نیز گه‌گاه شعر می‌سراید؛ به طنز و به هزل، یکسره در نقد و نکوهش وضع موجود و ستایش و نکو داشت آزادی، داد، خرد و ارزش‌های انسان دوستی. در «غلط کردم نامه» از «زبان حال سوسیالیست و کمونیست دو آتشی سابق و هوادار و دل‌باخته کنونی سرمایه‌داری» می‌نویسد: [۷۳]

مرحبا سرمایه‌داری،
مرحبا دور بادا از تو هر درد و بلا

من هماره بندهی تو بوده‌ام
سرهمه برآستانت سوده‌ام
گرچه چندی جفتگی انداختم
دشمنی کردم جفتگی بافتم
دل مگیر از من مرا از خود مران
همچنان برده مطیع خود بدان
مارکس، آن ناکس، ترا بدنام کرد
ساده دل‌هایی چو من را خام کرد
سوسیالیسم حرف مفت است و جفنگ
بورژوازی خوب و زیبا و قشنگ
اقتصادی بهتر از بازار نیست
دشمن آزادی بازار کیست؟
بی در و دروازه گر باشد رواست
زانکه آزادی شعار خوب ماست
در رقابت سوده‌ها بنهفته است
فکر دشمن‌های آن آشفته است
سرخوشم که شوروی جان در نبرد
چوب نافهمی خود را خورد و مرد
تا شود پندی برای مردمان
تا بداند کودک و پیر و جوان
تا که سرمایه نباشد کار نیست
گر نباشد کار برگ و بار نیست
رنج ما دیدی زجا برخاستی
رنج خویش و راحت ما خواستی
تا نوازی ساز خوشحالی ما
نان نهی در سفره‌ی خالی ما
ثروت خود را به کار انداختی
کار بهر ما فراهم ساختی
و آنچه سود و بهره زان برداشتی
بهر سور و سات ما بگذاشتی
ارزش افزوده از سرمایه است
نی زکار فعله‌ی بی‌مایه است
تازه آن هم خرج آب و نان ماست
گرچه از سعی فراوان شماست
سود و سرمایه فدای ما کنی
تا بساط عیش ما برپا کن
ما همه شرمنده‌ی احسان تو
بهره‌گیر و ریزه‌خوار خوان تو
فقر مردم هیچ تقصیر تو نیست
گرسنه گر مرد تقصیر تو چیست؟
در عوض آن‌ها که زنده مانده‌اند
زندگی خویش مرهون تو اند
الغرض ارباب خوب و مهربان
گر همه مُردیم تو زنده بمان

انتشار گاندی و مارکس در سال ۲۰۰۸ به همت کتاب ارزان شاهنده را به شوق آورد تا «توضیح جمهوری برای

دخترم» را در دست گیرد و این کتابچه‌ی رژّی دبره را به فارسی برگرداند. [۷۴] با وفاداری و دقتی ستودنی آن را به پایان رساند، اما به سبب ناسازگاری با پاره‌ای از داوری‌های نویسنده، آن را به چاپ نمی‌رساند. چاپ این‌گونه کارها و نیز آنچه کارهای ذوقی می‌خواند، اهمیتی برایش نداشت. از خودنمایی هم پرهیز داشت.

از جمله کتاب‌هایی که شاهنده در این دوره می‌خواند، چشم باز و گوش باز است؛ نوشته‌ی زکریا هاشمی بازیگر سینمای دهه‌ی چهل ایران و کارگردان فیلم سه قاب. [۷۵] کتاب شرح سفر زکریا هاشمی‌ست به خوزستان برای تهیه‌ی فیلم مستندی از پُشت جبهه‌ی جنگ ایران و عراق در اهواز سوسنگرد و عین خوش در تابستان سال ۶۲. هاشمی اما به ماندن در پُشت جبهه بسنده نمی‌کند، به جبهه می‌رود، به درون سنگرها، و حال و هوای سربازان را به فیلم می‌کشد. فرآورده‌ی فیلم‌ساز به مذاق سفارش‌دهندگان، صدا و سیما جمهوری اسلامی، خوش نمی‌آید و عطای فیلم را به لقایش می‌بخشند. اما هاشمی کار را رها نمی‌کند از فیلم داستانی می‌سازد روایت‌گونه، بی‌پروا و بی‌پرده از رویدادهای میدان گسترده‌ی جنگ و سنگرهای تنگ.

شاهنده پس از خواندن این کتابِ تکان‌دهنده به جستجوی نویسنده برمی‌آید تا به او بگوید: دست مریزاد. سرانجام نیز در یکی از آخرین سفرهایش به پاریس، زکریا هاشمی را می‌یابد و به دیدارش می‌رود. در کافه‌ای با هم قهوه می‌نوشند و به گپ می‌نشینند. زکریا هاشمی آن دیدار یادمانده‌ای دارد و جاندار:

«کتاب من مهجور ماند. اما کتاب هدیه‌ی زیبایی نصیب من کرد؛ آشنایی با علی شاهنده. انسانی بسیار متواضع، خاکی و مهربان. در مدتی کوتاه، بسیار با هم نزدیک شدیم، گویی سال‌هاست که هم را می‌شناسیم.» [۷۶]

(۱۵)

سال‌های آخر زندگی را بیشتر با فرزندان و دوستانش می‌گذرانند. از هر مجالی بهره می‌جوید تا آن‌هایی را که دوست دارد ببیند و پای گفتگویشان بنشیند. دوستانش را به استکھلم می‌کشاند و از مهربانی و پذیرایی هیچ کم نمی‌گذارد؛ به ویژه در می و موسیقی. از آغاز ۱۳۹۴ که احساس می‌کند از پس کارهای زندگی روزانه برنمی‌آید، خود را برای سفر جاودانه آماده می‌سازد. یک چندی با فرزندان می‌زید و سپس می‌خواهد تا در خانه‌ی سالمندان بزید. تا سرپا و سرحال است، خوش پوش و خوش خلق می‌ماند. اما رویدادهای ایران و روندهای ویرانگر روزگاران، اندوهگین‌اش می‌کند و خاطرش را می‌آزارد. با زبان ساده و بی‌پیرایه‌اش به فرزندان و دوستانش می‌فهماند که به پایان راه رسیده است. جشن تولد ۹۵ سالگی‌اش، روز بدرود با دلبندان و یاران نیز بود. یک هفته‌ای نگذشت که چشم بر جهان فروبست؛ در ساعت ۱۸ روز ۲۸ اسفند ۱۳۹۵ خورشیدی، در آرامش، در کنار دلبندانش.

۱۷ فروردین ۱۳۹۶ / ۶ آوریل ۲۰۱۷

پانوشت‌ها:

[۱] احمد اشرف - علی بنوعزیزی، طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران، ص ۵۱

[۲] این شعر در شماری از چاپ‌های شاهنامه به این‌گونه آمده است: یکی کار نو ساخت اندر جهان که تابنده شد بر کهان و مهان

[۳] شصت سال خدمت و مقاومت، خاطرات مهندس بازرگان، ج ۱، ص ۶۳

[۴] گفتگوی ناصر رحیم‌خانی با علی شاهنده، جمعه ۲۵ نوامبر ۲۰۱۱ / ۴ آذر ۱۳۹۰

[۵] آئین دانشجویان (۱۳۲۳-۱۳۲۴)، به کوشش و با پیش‌گفتار مجد توکلی ترقی، بنیاد مطالعات ایران، ۲۰۱۶، ص ۳۳

[۶] احمد کسروی، خواهران و دختران ما، کتابفروشی ایران، آمریکا، ۱۹۹۲، صص ۳۵ و ۳۶

[۷] حسین بشیریه، موانع توسعه سیاسی در ایران، گام نو، ۱۳۸۰، ص ۷۷

[۸] گاهنامه‌ی پنجاه سال سلطنت پهلوی، ج ۱، سازمان چاپ و انتشارات سهیل، پاریس، بی تاریخ، ص ۲۳۶

[۹] گفتگوی ناصر رحیم‌خانی با علی شاهنده، جمعه ۲۵ نوامبر ۲۰۱۱ / ۴ آذر ۱۳۹۰

[۱۰] گاهنامه، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۶

[۱۱] گفتگوی ناصر رحیم‌خانی با علی شاهنده، پیشین

[۱۲] گفتگوی ناصر رحیم‌خانی با علی شاهنده، پیشین

[۱۳] نفرشیان ابوالحسن، قیام افسران خراسان، انتشارات اطلس، ۱۳۶۷؛ صص ۷۴ و ۷۵ و گذشته چراغ راه آینده، نشر جامی، پاریس، بی تاریخ، صص ۲۳۱ و ۲۳۵

[۱۴] گفتگوی ناصر رحیم‌خانی با علی شاهنده، پیشین

[۱۵] بیانیه‌ی انشعاب ۱۳ دی ماه را این‌ها امضاء کرده بودند: خلیل ملکی، انور خامه‌ای، مهندس اسماعیل زنجانی، مهندس زاوش، دکتر رحیم عابدی، فریدون توللی، مجد علی جواهری، مهندس ناصحی، مجد سالک، مجدعلی ریاحی، حسین ملک، جلال‌آل احمد. نگاه کنید به امیرپیشداد - همایون کاتوزیان، یادنامه‌ی خلیل ملکی، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۰، ص ۸۷

[۱۶] بی‌نام، گذشته، چراغ راه آینده، جامی، پاریس، بی تاریخ، ص ۴۴۲

[۱۷] بی‌نام، گذشته، چراغ راه آینده، جامی، پاریس، ، بی‌تاریخ، ص ۴۴۲

[۱۸] بیست و یک تن دیگر این‌ها هستند: مهندس محمود نوایی- احمد آرام- عباس دیوشلی- علی گوشه- اسماعیل زاهد- مجتبی میرحسینی- منصور بلالی- عبدالرسول پرویزی- ابوالقاسم قندهاریان- مجد قلی مجدی- جلیل مقدم- مسعود درویش- میرحسین سرشار- مجد مهدی عظیمی- مهندس مهرابی- جمشید دارایی- ملکه مجدی- احمد ساعتچی - علی شاهنده - خیره‌زاده- یوسف قریب- علی اصغر خیره‌زاده. نگاه کنید به جلال آل‌احمد، قضیه انشعاب و خلیل ملکی، یادنامه‌ی خلیل ملکی، امیر پیشداد - همایون کاتوزیان، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۰، ص ۸۷

[۱۹] مردم (ارگان هیئت اجرائیه موقت حزب توده ایران)، شماره‌ی ۲۴۶، ۱۸ دی ۱۳۳۶، ص ۱

[۲۰] مردم (ارگان هیئت اجرائیه موقت حزب توده‌ی ایران)، شماره‌ی ۲۵۰، دوشنبه ۲۴ دی ماه ۱۳۳۶، صص ۱ و ۴

[۲۱] گذشته چراغ راه آینده، پیشین، ص ۴۴۴

[۲۲] گفتگوی ناصر مهاجر با علی شاهنده، ۲ آذر ۱۳۸۷

[۲۳] اندیشه نو، جلد اول- بخش اول، ۱۵ آذر ۱۳۳۷، تهران، ص ۲

[۲۴] اندیشه نو، جلد دوم- بخش دوم، ۱۰ دی‌ماه ۱۳۳۷، ص ۴۸

[۲۵] اندیشه نو، جلد اول، بخش اول، ۱۵ آذر ۱۳۳۷ ص ۱

[۲۶] پیشین، ص ۲

[۲۷] پیشین، صص ۴ و ۵

[۲۸] پیشین، ص ۵

[۲۹] ملکی خلیل، خاطرات سیاسی، با مقدمه‌ی مجدعلی همایون کاتوزیان، چاپ سوم، ناشر: جبهه، ۱۳۶۰، ص ۸۰

[۳۰] گفتگوی ناصر رحیم خانی با علی شاهنده، پیشین

[۳۱] مجد شاه‌بختی (۱۳۴۵-۱۳۴۱) همچون بسیاری دیگر از افسران عالی‌رتبه‌ی ارتش در سال ۱۳۳۱ به دستور دکتر مصدق بازنشسته شد. اما پس از کودتای ۲۸ مرداد در دوازدهم و سوم مجلس سنا (۱۳۳۲/۴۰) سناتور انتخابی بود. نگاه کنید به: پیش‌گفتار کتاب عملیات لرستان، اسناد سرتیپ مجد شاه‌بختی ۱۳۰۳ و ۱۳۰۶ شمسی، به کوشش کاوه بیات، در مجموعه تاریخ معاصر ایران، بی‌تاریخ.

[۳۲] گفتگوی ناصر رحیم خانی با علی شاهنده، پیشین

[۳۳] پیشین

[۳۴] کرونین استفانی، ارتش، جامعه‌ی مدنی و دولت در ایران: ۱۳۰۵/۱۳۰۰، تجدید آمرانه، گردآوری و تالیف تورج اتابکی، ترجمه‌مهدی حقیقت‌خواه، انتشارات ققنوس، زمستان ۱۳۸۵، صص ۱۷۵ و ۱۷۷

[۳۵] گفتگوی ناصر رحیم خانی با علی شاهنده، پیشین

[۳۶] پیشین

[۳۷] گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، ج ۱، ص ۵۱۵

[۳۸] پیشین

[۳۹] گفتگوی ناصر رحیم‌خانی با علی شاهنده، پیشین

[۴۰] برای نمونه نگاه کنید به یادواره‌ی باقر مومنی، ناصر مهاجر، در دست انتشار

[۴۱] شماری از دوستان علی شاهنده، این قصه را الم باید کرد...، سایت ایران لیبرال، پنجشنبه ۹ فروردین ۱۳۹۶

[۴۲] عبدالکریم لاهیجی در گفتگو با ناصر مهاجر، ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۴، پاریس

[۴۳] خاطرات دکتر مظفر بقائی کرمانی در گفتگو با حبیب لاجوردی، با مقدمه و ویرایش محمود طلوعی، نشر علم، تهران، ۱۳۸۲، صص ۴۲۴ تا ۴۲۶ ted.lib.harvard.edu

[۴۴] همچنان شیفته‌ی آزادی و دموکراسی هستم، ناصر مهاجر در گفتگو با علی شاهنده، گریز ناگزیر، به کوشش میهن روستا، مهناز متین، سیروس جاویدی، ناصر مهاجر، جلد اول، نشر نقطه، ۱۳۸۷، صص ۸۵ و ۸۶

[۴۵] پیشین، ص ۸۷

[۴۶] علی شاهنده به جناب دکتر شاپور بختیار، استکهلم، ۶ مهر ۱۳۶۷/۲۸ سپتامبر ۱۹۸۸، چاپ نشده.

[۴۷] ناصر مهاجر در گفتگو با علی شاهنده، ۲ آذر ۱۳۸۷

[۴۸] پیشین، ص ۸۹

[۴۹] پیشین، ص ۹۷

[۵۰] پیغام امروز، ۷ خرداد ۱۳۵۸

[۵۱] گفتگو ناصر مهاجر با علی شاهنده، پیشین

[۵۲] مهناز متین، میهن روستا و... گریز ناگزیر، پیشین، ص ۱۱۰

[۵۳] مهناز متین، میهن روستا و...، گریز ناگزیر، پیشین، ص ۱۰۹

[۵۴] میهن روستا، مهناز متین و...، گریز ناگزیر، پیشین، ص ۱۱۰

[۵۵] کمال ارس، عبدالکریم انواری، مهران براتی، بهروز بدیع، امیر پیشداد، رحمت خسروی، علی راسخ افشار، منوچهر رسا، رضا رهبری، علی شاهنده، حسن شریعتمداری، فرخ شعاعی، عباس شیرازی، احمد طهماسبی، مجد علی کاتوزیان، علی گوشه، عبدالکریم لاهیجی، قاسم لباسچی، حسین منتظر حقیقی، حسن نزیه، فرهاد یاسایی.

[۵۶] نامه‌ی آزادی‌خواهان (نشریه‌ی هماهنگ‌کننده‌ی جمهوری‌خواهان ملی ایران)، شماره‌ی اول، مهرماه ۱۳۶۳/اکتبر ۱۹۸۴

[۵۷] علی شاهنده به جناب دکتر بختیار، متن دست‌نویس، صص ۴ و ۵

[۵۸] شاپور بختیار به جناب علی شاهنده، پاریس، ۱۵ مهر ۱۳۶۷، چاپ نشده

[۵۹] اندیشه نو، جلد دوم- بخش دوم، ۱۰ دی ماه ۱۳۳۷، ص ۴۸

[۶۰] K.G. MashMashruwala, Introduction by, Vinoba Bhave, Ahmadabad , 1950

[۶۱] گاندی و مارکس، کریشر لعل (ماشرو والا)، ترجمه‌ی علی شاهنده، ناشر: سام، ۲۰۰۸، سوئد

[۶۲] چرا این نشریه؟، طرحی نو (ناشر افکار شورای سوسیالیست‌های چپ)، سال اول، شماره‌ی ۱، بهمن ۱۳۷۵ / فوریه ۱۹۹۷، صص ۲۰۱

[۶۳] علی شاهنده، درباره‌ی «خودمختاری» و «نظام نامتمرکز» و «حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش»، طرحی نو، سال دوم، تیر ۱۳۷۸، ژوئیه ۱۹۹۸

[۶۴] پیشین، ص ۳

[۶۵] پیشین، ص ۵

[۶۶] پیشین، ص ۵

[۶۷] پیشین، ص ۵

[۶۸] جمهوری اسلامی، جمهوری لاییک و جایگاه ما، بیانیه‌ی پاریس، ۳ خرداد ۱۳۸۰ / ۲۳ مه ۲۰۰۱ .

[۶۹] علی شاهنده، لوایح قانونی دکتر مصدق و ریشه‌های اجتماعی و آرمانی آنها، برگرفته از کتاب تجربه‌ی مصدق در چشم‌انداز آینده‌ی ایران، به کوشش هوشنگ کشاورز صدر- حمید اکبری، IBEX، آمریکا، ۲۰۰۵، صص ۲۳۱ و ۲۳۳

[۷۰] علی شاهنده، سعید محمودی، رساله درباره‌ی جرم و مجازات در ایران، نشریه‌ی حقوق‌دانان سوئد، شماره‌ی ویژه ۸۶، سال ۲۰۰۱، استکهلم

[۷۱] علی شاهنده، چپ و جایگاه آن، طرحی نو، سال نهم، شماره ۱۰۸، بهمن ۱۳۸۴ / فوریه ۲۰۰۶، صص ۱۰۷ و ۱۰۸

[۷۲] علی شاهنده، جستاری در رابطه با مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز، قهر و خشونت، طرحی نو، سال پانزدهم، شماره ۱۷۰، تیر ۱۳۹۰ / ژوئن-ژوئیه ۲۰۱۱، ص ۱

[۷۳] علی شاهنده به ناصر مهاجر، ۵ ژانویه ۲۰۰۰

[۷۴] Regis Debray, La Republique Expliquee a ma fille, Seuil, 1998

[۷۵] زکریا هاشمی، چشم باز و گوش باز، چاپ مرتضوی، کلن، ۱۳۸۳

[۷۶] زکریا هاشمی در پاسخ به پرسش ناصر رحیم خانی